

در این شماره:

مقالات:

★ تعرض به کارگران ممنوع

صفحه ۲

★ نفت و دیپلوماسی

صفحه ۵

★ کار کودک

صفحه ۸

★ بیاد رفیق صمد بهرنگی

صفحه ۱۱

★ بمناسبت قیام آذربایجان

صفحه ۱۸

★ سیمای عمومی سرمایه داری

صفحه ۶

مصاحبه:

★ رفیق سوسن بهار درباره کار کودک

صفحه ۹

★ پای درد دل یک «زن»

صفحه ۱۲

گزارش:

★ نقش اسرائیل در «ایران گیت»

صفحه ۲

★ مزدور رژیم در سوئد محاکمه شد

صفحه ۷

★ درد دل نقی

صفحه ۱۲

دیدگاهها:

★ قتلها و اپوزیسیون مشکوک

★ آغازی بر یک پایان

★ شعارهای خاتمی و امیال یک اقتصاددان

صفحه ۲۱-۲۳

طنز:

صفحه ۱۷

پرسش و پاسخ:

درباره نتایج کفرانس هفتم سازمان فدائیان اقلیت

صفحه آخر

نقد کتاب

خاطرات صفرخان

صفحه ۲۲

سرمقاله:

انتخابات مجلس! تحریم یا شرکت؟

این سئوالیست که این روزها هر کارگر پیشرو و هر کمونیست و سوسیالیست طرفدار طبقه کارگر از خود میکند. آیا باید انتخابات را تحریم کرد و یا در آن شرکت نمود؟ بعبارت دیگر کارگران و سایر توده‌های زحمتکش مردم را به شرکت در آن تشویق کرد؟ یا از آنها خواست بطور کلی آنرا تحریم کنند؟ پاسخ باین سؤال دو دیدگاه و یا بعبارت دیگر دو استدلال کاملاً شناخته شده وجود دارد. اپورتونیستها و جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی در داخل و هم خارج از کشور همیشه این فورمول کلی را در برابر مخالفین خود قرار داده و میدهند که «ما باید از مجالس نمایندگی استفاده کنیم» و استدلالشان این است که: داشتن نماینده در مجالس قانونگذاری هستند که تریبونی را در اختیار ما قرار میدهد که از آن تریبون برای پیشبرد مبارزه بهترین استفاده را بکنیم، مجلس عرصه‌ای است برای پیشبرد مبارزه! گروه‌های وسط بواسطه پیچیدگی شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در این سالها زمینه رشد بیشتری یافته‌اند، در جوهر استدلال خود همان فورمول کلی را بکار میبرند.

صفحه ۲

جشن سرمایه داری بر هم ریخت

صفحه ۱۶



توضیح مختصر درباره مقاله

((تعمقی در دستگیری اوجالان))

صفحه ۱۹

کار، مسکن، آزادی، جمهوری شورایی!

انتخابات مجلس! تحریم یا شرکت؟

بقیه از صفحه اول

معهدا از آنجائیکه عبور از دیوار بلند شرکت در انتخابات را در رژیم سیاسی حاکم بر ایران در حال حاضر غیرممکن میدانند، مدعی هستند که: با تشویق مردم به شرکت در انتخابات و از طریق تقویت جناح باصطلاح اصلاح طلب، هم به تشدید تضادهای درون رژیم دامن میزنیم و هم از این طریق امکانی را بوجود میآوریم تا از فضای سیاسی بوجود آمده تربیت سیاسی توده‌ها امکان پذیر گردد. این دو نظرگاه البته مبنای طبقاتی دارد و بیانگر منفعت گروه‌های اجتماعی معینی هستند. ما برعکس اینها در بررسی این مسئله تجربه گذشته وضعیت سیاسی مشخص را در مرکز توجه مان قرار میدهم. تجربه گذشته نزدیک و وضعیت سیاسی مشخص در موقعیت حاضر چیست؟

ما در تاکتیک تحریم انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد، هم روحیه طبقه کارگر و هم توده‌های مردم را بررسی کرده بودیم. در آن مقطع زمینه‌های انفجار انقلابی در جامعه در حال فراهم شدن بود، میدانستیم که بخش زیادی از مردم در شرایط بی‌تشکلی، بی‌حزبی و در فقدان آترناتیو دارای برنامه و شناخته شده نزد طبقه کارگر و توده‌های مردم، به داخل گود کشیده خواهند شد. شعارهای عوام‌فریبانه خاتمی از یکسو و مخالفت شدید جناح‌های رانده شده از قدرت که خود را به کرسی‌های وزارت و وکالت نزدیک میدیدند و با استفاده از وابستگی‌شان به نظام از نشریات و امکانات تبلیغی زیادی بهره‌مند بودند، ازسوی دیگر، ناراضی‌های متراکم توده‌ها را به سمت انتخابات کانالیزه خواهند کرد. ما ناچار بودیم در هر قدم توضیح دهیم که در چهارچوب این نظام استثمارگر و ستمگر هیچگونه اصلاحی بنفع توده‌ها ممکن نیست. اگر فضائی برای نفس کشیدن باشد، همانا نتیجه تشدید مبارزه خود توده‌هاست که طبقه کارگر، جوانان و دانشجویان منتسب باین اقشار در رأس آن قرار دارند. تجربه این دو سال درستی این تاکتیک را نشان داد. ما نمیخواهیم و نمیتوانیم تجربه تحریم گذشته را فراموش کنیم. اکنون وضعیت سیاسی در نتیجه آگاهی و مبارزات مردم و تلاش بی‌وقفه نیروهای انقلابی تفاوت کرده، ما علیرغم محدودیت‌ها و فشارهای

همه جانبه از طرف راست و میانه، پیرزیمان بر فرصت طلبان، خط وسط و اپوزیسیون بورژوازی رژیم نزد توده‌ها مسجل شد. در اثنای این مدت گام‌های بزرگی به پیش برداشته شده است. انتخابات مجلس در شرایطی صورت میگیرد که پته باصطلاح اصلاح طلبان حتی در نزد نیروهای طرفدار دواشه خودشان هم به آب افتاده است. وعده‌های آنها در رابطه با «قانونگرایی و جامعه مدنی، آزادی اندیشه و غیره» گوئی بطق نسبان سپرده شده است. در این مدت نه اینکه کوچکترین روزنه‌ای برای نیروهای مخالف رژیم (حتی نیروهایی نظیر نهضت آزادی که خواهان فعالیت در چهارچوب قوانین حاکم هستند) بوجود نیامد بلکه سران ارگانهای سرکوب و امنیتی دیروز و مدیران نشریات «اصلاح طلب» امروز نیز از گزند زیاده روی‌های گاه و بیگاه خود مصون نمانده‌اند، ساخت و پاخت‌های باندهای درون رژیم در تقسیم قدرت سیاسی و منافع کلان اقتصادی آشکارتر از پیش صورت میگیرد. بویژه تحت تأثیر جنبش واقعی هیدم تیر این ساخت و پاخت‌ها صورت علنی بخود گرفته، تهمت‌ها و خوش‌باوری در رابطه با خاتمی و دیگر مدعیان آزادی و دفاع از حقوق مردم بدور ریخته شد.

رهبران رژیم درست در شرایطی که توهم توده‌ها نسبت به هرگونه اصلاح و اصلاح طلبی از درون رژیم فرو ریخته است و خطر حرکت‌های توده‌ای و کارگری را جدی میبینند، دست به کار تجدید سازماندهی خود شده‌اند. از لحاظ اقتصادی علیرغم به حراج گذاشتن منابع و ثروت‌های کشور و بستن قراردادهای اسارت‌بار با کمپانی‌های چندملیتی، اما روزنه‌ای حاکی از گشایش دیده نمیشود. وضعیت رفاهی، اقتصادی و معیشتی اکثریت مردم وخیمتر شده است، فشار زایدالوصف بحران توأم با تورم و رکود دارد کمر کارگران، زحمتکش‌ها و توده‌های بی‌چیز جامعه در شهر و روستا را میشکند. بیش از هفتاد درصد از نیروی جوان جویای کار، هیچ چشم‌اندازی برای یافتن شغل مناسب خود ندارند، اخراج‌های دستجمعی کارگران بمنظور آماده‌سازی زمینه واگذاری کارخانجات و موسسات دولتی به بخش خصوصی، دامنه این بیکاری را روز بروز گسترده‌تر میسازد، علاوه بر آن رکود در بازار داخلی و ناتوانی در رقابت با تولیداتی که به منطقه سرازیر میشوند، صنایع و موسسات تولیدی را به حالت ورشکستگی کشانده است. این موسسات که قادر به پرداخت حقوق کارگران خود نیستند، یا آنها را اخراج میکنند و یا پرداخت حقوق‌ها را ماه‌ها به عقب میاندازند. اعتیاد و ناهنجاریهای اجتماعی سر به میلبونها میزند. بیکاری و پائین بودن درآمد شاغلین، قدرت خرید مردم را پائین آورده و ضرر و زیان آن کشاورزان و خرده‌مالکین روستا و کسبه جزء را نیز در بر گرفته و آنها را نیز نسبت به آینده‌شان بیمتاک کرده است. در مقابل این همه فقر و فشار بر کرده کارگران و زحمتکش‌ها و روستا، باندهای دولتی و نیمه‌دولتی و خصوصی سرمایه‌داران قرار دارند که حکومت اسلامی طی این بیست سال طلائی‌ترین فرصت را در اختیارشان گذاشت تا با فراغ بال میلیاردها دلار از طریق تشدید استثمار، احتکار، گرانفروشی، اختلاس و دزدی به ثروت‌های افسانه‌ای خود بیافزایند. کاخهای مجلل، برج‌های سرفلک کشیده تجملاتی که حتی در

کشورهای غربی نیز کمتر یافت میشوند، خشم و نفرت عمومی را نسبت نظام سیاسی و اقتصادی حاکم برانگیخته است. سال گذشته صدها اعتصاب کارگری صورت گرفت، ده‌ها مورد اعتراض در محله‌های زحمتکش نشین در سراسر کشور نمونه‌هایی از روحیه اعتراضی توده‌ها را بنمایش گذاشت، دانشجویان و جوانان برخاسته از میان طبقه کارگر و اقشار زحمتکش جامعه صدها اعتصاب و تظاهرات بر پا کردند و علیرغم تمهیدات رژیم و بخشی از اپوزیسیون درون آن، این جنبش روز بروز به سمت تعمیق خواسته‌های صنفی و طبقاتی و استقلال از اپوزیسیون بورژوازی و جناح‌بندی‌های رژیم پیش میرود. زنان و جوانان بدون ترس از ارگانهای رنگارنگ سرکوب، خواسته‌ها و تمایلاتشان را در سطح خیابانها ابراز میدارند. اخبار گسترش عملیات و درگیری‌های قهرآمیز با عوامل سرکوب، نظیر بسیج و نهی از منکر و غیره به روزنامه‌ها کشیده شده است و این همه نشان از بیداری توده‌های کار و زحمت، و رشد زمینه‌های اعتلای جنبش دارند. بیداری عمومی و نفرت از تمامیت رژیم، روحیه‌ای است که بر طبقه کارگر و بخش عظیمی از خرده‌بورژوازی پائین و سایر زحمتکش‌ها جامعه حاکم است که بسان آتش زیر خاکستر نظام حاکم را تهدید میکند.

در چنین شرایطی واضح است که حکومت تلاش میکند تا ابزار انتخابات را وسیله‌ای و فرصتی برای اجرای نقشه‌های خود کند. آنها با متحد کردن خود درست در شرایط اعتلای جنبش، برای از هم پاشاندن آن که دیگر فقط با نیروی سرکوب ممکن نیست، خیز برداشته‌اند. آنها بدینوسیله افراد ترس خورده اپوزیسیون، بخش عظیمی از خرده‌بورژوازی مرفه و عناصر و دستجات باصطلاح لیبرال در جبهه ملی، نهضت آزادی و احزابی نظیر حزب دموکرات کردستان و ده‌ها حزب و دسته از این نوع و نیز بخشی از روشنفکران، سردبیران و غیره را خنثی کرده و از مبارزه مستقیم دور خواهند کرد. چرا؟ بخاطر اینکه منافع بورژوازی و رده‌های مختلف آن در این است که جنبش رادیکال نشود، خواسته‌ها از حدود اصلاحات نیم‌بند فراتر نرود و حکومت سرنگون نشود. آنها از قدرت کارگران، دهقانان، زنان و جوانان آگاهند. آنها فقط میخواهند حکومت تا اندازه‌ای ضعیف شود که دست آنها در سیاست و اقتصاد باز باشد. متحدین خارج از کشور اینها هم در رؤیای صاحب کارخانه شدن، مدیر شدن و وزیر و وکیل شدن بدنبال اینها رفته و خواهند رفت.

آنوقت اپورتونیستها و خط وسط ما که از درک اوضاع عاجزند، با مستمسک قرار دادن «تشدید تضادهای» درون رژیم و «گسترش زمینه اصلاحات» و ترهاتی از این دست، اعتلای جنبش را به سمت انتخابات سوق میدهند و عملاً در خط ارتجاعی‌ترین بخش حکومت و باندهای کلان سرمایه‌داران قرار میگیرند و در برابر آنها سپر میاندازند. آنها اصولاً نمی‌خواهند بفهمند که «انتخابات» در افکار عمومی و عرف بین‌المللی «انتخابات» است و کسی که از صندوق انتخابات بیرون بیاید، لاجرم مشروعیت میابد. حال این آرا چه با تمیيع، چه با تهدید و چه با فریب به صندوق‌ها ریخته شوند. آنها با تشویق مردم به شرکت در انتخاباتی که حتی طرفداران

اعضای تحریریه:

آذراوغلی
ف.بیانی
شاهومیان
یدی
نیک‌منش
خسرو
ر. اسکندر
تمندر
شروین

مقالات رسیده پی داده نمی‌شوند.
در صورت چاپ‌شدن مقالات علت کتاباً برای نویسنده ارسال خواهد شد.
مقالاتی که تایپ شده نیستند، حتماً روی کاغذ خط دار و با خط خوانا نوشته شوند.

اطلاعیه

کارگران و زحمتکشان!

احزاب، سازمانها، نیروهای مترقی و تشکلهای کارگری!

طبق اخبار منتشره امروز دوشنبه ۲۹ آذر نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی به تجمع بزرگ اعتراضی کارگران در مقابل سازمان تامین اجتماعی و وزارت کار در تهران و قم حمله کردند.

تجمع بزرگ و سراسری کارگران در اعتراض به اخراجهای دستجمعی و قطع مقرری بیمه‌های اجتماعی قرار بود در روز پانزدهم آذر برگزار گردد اما دولت خاتمی با اعلام ممنوعیت اعتصاب و تظاهرات کارگران، از این تجمع اعتراضی آنها جلوگیری کرده بود. امروز کارگران با در دست داشتن پلاکاردهائی که در آنها خواستار توقف اخراجها و پرداخت مقرری بیمه‌های اجتماعی بودند در مقابل وزارت کار و سازمان بیمه‌های اجتماعی گرد آمدند. اما دولت بجای پاسخگویی به خواستهای برحق کارگران، با اعزام نیروی مسلح، کارگران را محاصره و به ضرب و شتم آنان پرداخت. از نتیجه این اقدام سرکوبگرانه هنوز اطلاع دقیقی در دست نیست.

ماضمن محکوم کردن حمله نیروهای سرکوبگر رژیم به تجمع اعتراضی کارگران، از کلیه خواستهای برحق آنها دفاع کرده و از همه سازمانها، احزاب، تشکلهای کارگری در ایران و سراسر جهان می‌خواهیم تا برای آزادی بی قید و شرط دستگیرشدگان و تحقق خواستهای کارگران ایران از هیچ کوششی دریغ نورزند.

پیروز باد مبارزات متحد کارگران ایران
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

کمیته مشترک دفاع از مبارزات کارگران ایران، متشکل از:

سازمان فدائیان (اقلیت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان اتحاد فدائیان کمونیست، سازمان کارگران انقلابی ایران «راه کارگر»، حزب کمونیست ایران
۲۹ آذر ماه ۱۳۷۸

پر و پا قرص رژیم میباید از چندین صافی تفتیش عقاید بگذرند تا کاندیداتوریشان مورد تأیید قرار گیرد و در آن هیچ نیروی غیر «خودی» را راه نیست و اعتراضات را با دار و درفش پاسخ میدهند، به موجودیت این نظام مشروعیت میدهند. اینها که مردم را به شرکت در «انتخابات» تشویق میکنند معلوم نیست با چه منطقی از زیر بار نتایج مترتب بر آن شانه خالی کرده و مدعی نفی کلیت آن نیز هستند؟ بنظر ما اینها که در ستیز بین ارتجاع حاکم، و جنبش انقلابی مردم خط وسط را انتخاب کرده‌اند، لطمات به مراتب بیشتری را متوجه جنبش عمیق و گسترده‌ای که آغاز شده است میرسانند.

اما طبقه کارگر و تمام نیروهای حقیقتاً انقلابی و مترقی، همبای جنبشی که تاکنون بارها دست رد به سینه سازشکاری زده است، بجای مشروعیت بخشیدن به نظام حاکم، میباید بر ضد تحکیم حکومت جبار ولایتی فقیه در ایران مبارزه کند. در جریان باصطلاح «انتخابات» مجلس ارتجاع مبارزه فقط از راه اتخاذ تاکتیک تحریم امکانپذیر است. در عین حال میباید بر ضد توهمات بورژوازی ای که تمام تلاششان روی جذب خرده بورژوازی مرفه ایران از این طریق فریب کارگران ناآگاه، دهقانان، جوانان، زنان و اقشار تهیدست جامعه و منحرف کردن مبارزه آنها با نظام حاکم و سوق دادن آن به سمت انتخابات هستند، مبارزه کرد.

کارگران ایران بویژه باید تاکتیک مستقل خود را اجرا کند و نباید تاکتیکی اتخاذ کنند که اس و اساسش بر خدعه و نیرنگ و فریب گذاشته شده و هدفش بر هیچکس معلوم نیست. یعنی تاکتیکی که صرفاً خاطر تقویت جناحی در مقابل جناح دیگر از همان حکومت استوار است. فقط بوسیله تحریم است که در شرایط کنونی و در رابطه با شعبده بازی باصطلاح انتخابات، بوظایف خود عمل کرده ایم.

نقش اسرائیل در «ایران گیت» هنوز در پرده ابهام

در افتضاحی که به «ایران گیت» شهرت یافت محاکمه شد. اما دولت اسرائیل با محرمانه اعلام کردن پرونده از افشاجری‌های بیشتر پیرامون این افتضاح سیاسی و دیپلماتیک جلوگیری کرد. بهر رو آنچه که از آن زمان روشن شد این بود که یکی از مأمورین موساد، یاکوف نیمرودی، از سه واسطه اصلی فروش اسلحه به ایران بوده است و همواره شک بر آن بوده که دولت اسرائیل از نقش وی در این معامله باخبر بوده است. انتشار خاطرات وی می‌توانست جنبه‌های دیگری از حقایق مربوط به این پرونده را روشن کند.

همچنین شایان ذکر است که علی‌رغم جنجالی که کشف و ضبط این اسناد در اسرائیل برانگیخت نه رادیوی اسرائیل به زبان فارسی و نه رسانه‌های داخل کشور که به شکلی به جناحهای مختلف حکومت وابستگی دارند، هیچیک کلامی در این زمینه به زبان نیاوردند.

سرویس خبری فدائیان کمونیست

یاکوف نیمرودی، صاحب‌امتیاز این روزنامه، در دهه هشتاد یکی از سه مأمور موساد در ایران بود و نقش کلیدی‌ای در فروش اسلحه به ایران داشت. وی که به گفته وکیل خود در صدد چاپ خاطرات خود در این پرونده بود، نوارها و اسنادی را که در این زمینه نگاهداری کرده بود چندی پیش از خارج به اسرائیل آورده بود. بنا به ادعای وی هیچیک از این اسناد جنبه محرمانه نداشته و تنها برای تقویت خاطره وی استفاده میشدند. اما سازمان اطلاعاتی اسرائیل با استناد به اینکه کل پرونده «ایران گیت» مخته‌ای اعلام شده است، از بازپس دادن اسناد به مأمور پیشین خود امتناع می‌ورزد. لازم به یادآوریست که ایران علیرغم شعارهای ضدامریکایی و ضداسرائیلی خود در تمام دهه هشتاد روابط پنهانی با این دو کشور داشت و این دو کشور بر خلاف قراردادهای بین‌المللی حتی به ایران در حال جنگ اسلحه هم می‌فروختند. پس از افشا شدن این روابط یکی از مأموران سیا بنام اولیور نورث در امریکا

بنا به گزارش اسوشیتدپرس از اورشلیم، اسرائیل، سازمان اطلاعاتی این کشور اسنادی جدیدی که نقش اسرائیل در فروش اسلحه به ایران در طول جنگ با عراق مشهود می‌کرد، را مصادره کرد. این اسناد در دفتر یکی از نشریات جنجالی اسرائیل، معریو دیلی، موجود بود در یک بازرسی پلیسی کشف و توسط موساد ضبط شد.

روزنامه معریو دیلی توسط یکی از دلانان سابق اسلحه که خود در پرونده ایران گیت نقش داشته است، یعنی یاکوف نیمرودی، اداره می‌شود. روزنامه وی از چندی پیش به جرم استراق سمع از سایر روزنامه‌ها مورد پیگرد قانونی قرار داشت و پس از آنکه یکی از شاهدان اصلی آن پرونده بطرز مشکوکی بقتل رسید، پلیس مجوز قانونی برای تفتیش محل روزنامه را از دادگستری استرداد کرده و پس از زیر و رو کردن دفتر روزنامه اسنادی که مربوط به نقش اسرائیل در فروش اسلحه به ایران بود را از محل خارج نمود.

نفت و دیپلوماسی



اینکه چرخ اقتصاد ایران بدون دلارهای نفتی از کار می‌افتد، شاید کمی اغراق باشد، اما این عبارت در عین حال بیانگر شالوده‌نااموزون رشد اقتصادی ایران و نیز جایگاه ایران به عنوان کشور صادرکننده تک‌محصولی نفت در سیستم تولیدی امپریالیستی و بازار جهانی است. همزمان با فرو رفتن هرچه بیشتر ایران در منجلاب تورم و رکود اقتصادی، رشد بدهی‌های خارجی، فرارسیدن مهلت پرداخت وامهای کوتاه‌مدت و اعتبارات دریافتی رژیم از شرکت‌های خارجی، ارزش ریال در نیمه دوم سال جاری به میزان سی درصد سقوط کرد و گرانی و فقر و فلاکت بیش از پیش بر گردۀ کارگران، زحمتکشان و اقشار کم‌درآمد و بی‌درآمد جامعه سنگینی کرد. دولت ایران از مدتها پیش برای بهره‌برداری از حوزه‌های نفتی دریای خزر کیسه دوخته بود و امیدوار بود به یم روابط شکننده‌ای که با همسایگان شمالی برقرار کرده است، بتواند نظر آنان را برای عبور خط لوله نفت از ایران جلب کند. اما در نهایت درماندگی دریافت که اعتبارش نزد کشورهای منطقه بسیار کمتر از آنچه بود که خود مدعی می‌شد. کنار گذاشته شدن ایران از قرارداد انتقال نفت از دریای خزر به آبهای آزاد زمانی قطعیت یافت که کشورهای حوزه دریای خزر یعنی ترکمنستان، آذربایجان، ترکیه و گرجستان در ۲۰ نوامبر سال ۱۹۹۹ تصویب کردند که ترکیه راهی به مراتب امن‌تر و مطمئن‌تر برای انتقال نفت به اروپا می‌باشد.

دولت جمهوری اسلامی ایران که تا آن روز تحت تأثیر تبلیغات عوام‌فریبانه خود دال بر مقبولیت در منطقه و بخصوص بین همسایگان شمالی از خوشی در حالت خلسه فرو رفته بود، به یکباره و مانند کسی که از خواب جسته باشد، تمام رویاهایش نقش بر آب شدند. رسانه‌های دولتی و نیمه‌دولتی هر دو جناح حکومتی به یکباره به همسایگان شمالی تاختند و در پی آن حتی دست‌اندرکاران رژیم هم قرارداد منعقدۀ بین چهار کشور مذکور را «غیرعقلانی» و «غیراقتصادی» خواندند.

محمد حسین عادل‌ی سخنگوی وزارت امور خارجه در یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران مدعی شد که کنار گذاشتن ایران از این قرارداد جنبه‌های سیاسی داشته است. آنچه که وی ناگفته گذاشت دلایل سیاسی این کشورها برای حذف ایران از قرارداد همکاری انتقال نفت بود. اقرار به این دلایل طبعاً می‌توانست پوچی ادعاهای دولت و بویژه وزارت امور خارجه را مبنی بر «سیاست‌داهیانۀ خاتمی» در روابط خارجی بوضوح نشان دهد. این ناکامی سیاسی و اقتصادی در گسترش همکاری‌ها با همسایگان شمالی به گسترش همکاری‌های ایران با کشورهای حاشیۀ خلیج انجامید. کشورهایی که تا دیروز حتی از سوی جمهوری اسلامی هم به عنوان مرتجعین منطقه از آنها نام برده می‌شد، به یکباره در صدر دوستان و همپیمانان «انقلاب اسلامی» قرار گرفتند و محمد خاتمی لبخند به لب برای دلجویی از آنان و رفع «سوءفهام» راهی دیدار با سران «کشورهای همسایه» شد. از همه مضحک‌تر رابطه ایران و عربستان بود. پس از نزدیک به دو دهه خصومت بین اسلام‌گرایان سنتی خاندان سعودی و سران بنیادگرای جمهوری اسلامی به یکباره شاهزادۀ سعودی تلاشهای ایران برای دستیابی به

سلاح هسته‌ای را «قابل‌فهم» خواند و متقابلاً، ایران نیز از کاندیداتوری عربستان برای دبیری در سازمان اوپک حمایت کرد.

اگر «سیاست داهیانۀ محمد خاتمی» در مورد همسایگان شمالی را می‌توان با واژه «بلاغت» بهتر توضیح داد، در مورد همسایگان جنوبی و کشورهای حاشیۀ خلیج وضع بگونه دیگری بود. رژیم در تلاش بود تا با تقویت همکاری‌های منطقه‌ای سیاست کنترل صادرات نفت و در نتیجه بالا بردن قیمت نفت را در اوپک تقویت کند. در زمینه‌های همکاری‌های نظامی و غیره هم رژیم تلاش کرد تا با گسترش همکاری‌های خود با عربستان زمینه خروج نیروهای امریکایی از منطقه را فراهم سازد. عربستان نیز تا آنجا پیش رفت که در نشست شورای همکاری خلیج مطرح کرد که از حضور ایران در این شورا استقبال خواهد کرد. شورایی که در اصل برای جلوگیری و مهار سیاست‌های عظمت‌طلبانۀ ایران - منجمله اشغال جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی - تشکیل شده بود.

افزایش قیمت نفت

اگرچه سیاست تشنج‌زدایی در جنوب توانست تا حدی موضع اوپک را در مقابل کشورهای صنعتی تقویت کند و چشم‌انداز تثبیت قیمت نفت را در سطحی بالاتر از ۵۰ درصد قیمت گذشته آن بوجود آورد اما بعید است که این افزایش قیمت را بتوان مدیون سیاست خاتمی دانست. چراکه اولاً این افزایش قیمت در لایحۀ بودجۀ خاتمی که در ماه اکتبر به مجلس ارائه شد، ابداً پیش‌بینی و منظور نشده بود. ثانیاً مقایسه فعالیت‌های دیپلماتیک رژیم تا پیش از پانزده سال نشان می‌دهد که کیسه‌ای که رژیم برای درآمدهای ناشی از قرارداد نفت شمال دوخته بود بسیار گشادتر از جنوب بود. ثالثاً رژیم در عمل نشان داد که حتی برای بروز احتمالی یک چنین افزایش قیمتی نه آمادگی داشت و نه حتی برنامه اقتصادی‌ای را مد نظر داشت که بتواند در صورت بروز این واقعه این درآمدها را در یک برنامه راهگشای اقتصادی هزینه کند.

بدین ترتیب درآمد نفت نه برای برنامه‌های راهگشایی اقتصادی که طرفداران خاتمی و بویژه جناح کارگزاران سازندگی اینهمه برایش بوق و کرنا می‌کنند بلکه در

بخش هزینه‌های جاری دولت هزینه شد. پس از آنکه مشخص شد درآمد دولت از کانال فروش نفت بین دو تا سه میلیارد دلار افزایش یافته است، رژیم سردرگمی خیره‌کننده‌ای را برای استفاده از این درآمدها در مناسبات دیپلماتیک از خود نشان داد. اگر در مورد سایر کشورها دیپلوماسی وسیله‌ای است برای بالا بردن درآمدهای خارجی در مورد ایران دیپلوماسی وسیله‌ای شد برای هزینه کردن درآمدهای ارزی. زمانیکه رئیس‌جمهور خندرو محمد خاتمی به فرانسه سفر کرد، قراردادهای اقتصادی کلانی برای کالاهای مصرفی پردوام مانند لوکوموتیو و... با چین بست تا به فرانسه بفهماند که پس گرفتن دعوت رسمی رئیس‌جمهور فرانسه از خاتمی و دعوت وی از کانال یونسکو چه عواقب اقتصادی‌ای برای فرانسه خواهد داشت. پس از این تأدیپ و مراجعت خاتمی از فرانسه، قراردادی برای خرید سیصد هزار تن گندم از یک شرکت فرانسوی بین ایران و فرانسه منعقد شد. در اثنای امضای این قرارداد همچنین فاش شد که ایران بیش از ۵۰۰ میلیون فرانک بدهی خارجی به فرانسه دارد که تمامی این مبلغ صرف هزینه‌های جاری مانند خرید ماشین‌آلات سبک و مواد غذایی شده است.

سرمایه‌گذاری‌های مشترک ایران، هلند، فرانسه، ایتالیا و نیز انگلیس برای استخراج نفت در حوزه‌های بلال که گمان می‌رفت برای پانزده سال آینده روزی ۱۱ میلیون بشکه نفت تولید کند، نشان داد که «رژیم حتی آنجا که صحبت از برنامه‌های کاربردی است، آنچنان در حل بحرانهای اقتصادی خود به مخصصه افتاده که این برنامه‌ها را قربانی حیات آنی خود می‌کند. در طی این قرارداد رژیم تلاش کرد ۳۵ درصد سرمایه‌گذاری خود را به ازای شرکت دادن شرکت نفت هند در این بهره‌برداری از این قرارداد به مدت ۱۵ سال به این کشور واگذار نماید. بدین ترتیب مشخص است که استقبال از سرمایه‌گذاران نه به منظور افزایش درآمد اجتماعی بلکه عمیقاً با هدف سیاسی خروج از انزوا صورت می‌گیرد. با این سیاست‌هایی که کارگزاران رژیم با پیش‌زمی تمام نام «داهیانۀ» بر آن می‌گذارند، طبیعی است که حتی دلارهای نفتی هم نمی‌تواند اقتصاد ایران را به راه بیاورد.

گزیده‌ای از سخنرانی در ونکور (کانادا)

سیمای عمومی سرمایه داری و

سرمایه داری بعنوان نحوه تولید متری و متعارف و بعنوان جانشین فئودالیسم مطرح میگردد، شکل گرفته و رشد می کند، سرمایه داری در این مرحله بعنوان نیروی راه گشای بشری است.

دوره دوم، دوره رشد آزادسرمایه داری است، در این دوره هنوز روبنای سرمایه داری روبنای دموکراتیک است و آلترناتیو مترقی جامعه است و هنوز جایگزین بهتر از آن وجود ندارد.

دوره سوم، دوره تمرکز تولید است، در این دوره بر تمرکز سرمایه بسیار تاکید می شد و سرمایه خصوصاً در دست دول سرمایه داری تمرکز می یافت. مشخصه این دوران رشد فاشیسم و جنگ های خانمان سوز بود. بعد از شکست تجربه تمرکز سرمایه ها و جنگ ها بحث عدم تمرکز سرمایه در دست دول و رقابت آزاد و سیاست بازار دامن زده شد. در این دوره سرمایه داران متوجه شدند که سرمایه داری برای رشد بهتر باید آزاد باشد و رقابت آزاد از پایه های اساسی سرمایه داری است. این دوران همین دوران چهارم و کنونی است که همچنان ادامه دارد. این دوره با کم شدن رفاه اجتماعی مردم توأم بود. آری مکانیسم این دوره رقابت آزاد بازار است. شرکت هایی که قادر به رقابت در این صحنه نباشد حذف میگردند. اما مشخصه دیگر این دوران همانند دورانهای قبل میل سرمایه داری به تمرکز است. تمرکز در جامعه سرمایه داری اجتناب ناپذیر است. زمانی سرمایه داری با حذف تمرکز سرمایه در دست دولتها بطور مقطعی مسئله را حل نمود، اما تمرکز سرمایه در دست شرکتهای بزرگ و تلاش سرمایه داران برای رسیدن به سود بیشتر (یعنی تنها محرکه سرمایه)

سرمایه داری را بسوی تمرکز می کشاند. تشکیل الیگارشی های مالی، مراکز بزرگ سرمایه داری، رشد شرکتهای عظیم و فراملیتی صحنه رقابت ها را محدود خواهد کرد. این غول های عظیم صنعتی برای رشد همچنین به بازارهای جدید نیاز دارند، بازار جهانی نیز طبیعتاً روز بروز کاهش می یابد. نیاز سرمایه داری گسترده بازار است و واقعیت عینی کاهش این بازار است. این کوچک شدن بازار برای سرمایه داری البته بحرانزا است. یکی از دلایل اصلی ایجاد بحرانها دورانی سرمایه داری همین محدود شدن بازار جهانی است. محدود شدن بازار جهانی یعنی محدودیت صحنه رقابت شرکت ها، یعنی نیاز به تمرکز زیادتر، یعنی اینکه تنها شرکت هایی که قوی هستند و توان از سرگذراندن بحرانها را دارند زنده خواهند ماند و شرکت های تولیدی کوچکتر که توان چرخش بازار را نخواهند داشت در رقابت با شرکت های بزرگ حذف شوند اگر توجه کنیم، می بینیم که با هر دوره بحران تمرکز سرمایه افزوده شده است. بطور مثال شرکتهای نفتی در

از بین می رود. نوع دوم سرمایه، سرمایه متغییر است و آن همان نیروی کار انسان است که بمصرف می رسد و ارزش تولید می کند. مارکس مشخص نمود که در یک جامعه متکامل سرمایه داری باید دو چیز وجود داشته باشد، پول و کار.

او کار را نیز دو قسمت کرد، کار لازم و کار زائد. کار لازم کاری است که برای رفع نیاز کارگر کافی است و کار زائد کاری است که بمصرف میرسد و ارزش اضافه تولید میکند یعنی برای سرمایه دار سود تولید می کند. سود در اصل محرکه اصلی سرمایه دار است. سرمایه دار برای اضافه کردن سود دو راه دارد: یا اینکه کار زائد را زیاد کند یعنی اینکه ساعات کار کارگر را اضافه کند و یا اینکه کار لازم را کم کند. بدین معنی که بازده کار را بیشتر کند. یعنی اینکه تکنیک و ابزار را مدرنتر و کارآتر کند. امروزه اضافه کردن ساعات کار به آسانی مقدور نیست. لذا سرمایه دار با انتقال کار به کشورهای فقیر ارزش نیروی کار را کم میکند. یعنی کار را باز هم ارزانتر می خرد. امروزه بسیار تصور می شود که تکنیک جدید گره گشای بسیاری از مسائل و معضلات جامعه است و تنها با تکنیک جدید مسئله سوددهی برای سرمایه داری حل می شود، در حالیکه در بالا نیز اشاره شد، تکنیک و ابزار ارزش تولید نمی کنند و تنها نیروی کار انسانی است که ارزش تولید می کند.

غرض از این بازگویی مشخص نمودن این نکته بود که هنوز هم در جامعه کنونی نیروی کار انسانی است که تولید کننده ارزش است و نه ابزار کار، و نه تکنیک و نه کامپیوتر و بازار بورس وال استریت.

اما این تنها اسکلت سرمایه داری را مشخص می کند، این سرمایه داری دارای گوشت و پوستی است که چهره اش را می پوشاند و در درک ماهیت آن ابهام ایجاد می کند. خصوصاً امروزه در عصر اطلاعات و کامپیوتر. شاید لازم است مختصراً اشاره ای به دورانهای مختلف سرمایه داری داشته باشیم. مراحل رشد سرمایه داری کلا. به چهار دوره تقسیم می شود. مرحله اول دوران شکل گیری سرمایه داری است که سرمایه به عنوان یک آلترناتیو مترقی و مناسب و بعنوان آلترناتیوی که مانع تولید نمی شود، بلکه گره گشای بن بست فئودالیسم است، با انقلاب فرانسه و حکومت های دموکراسی آغاز می گردد.

در مقدمه باید عرض شود که این بحث در پیشبرد بحث های برنامه ای ما و طرح برنامه منتشر شده، انجام میگردد.

مشکلات و مسایل جامعه سرمایه داری و آلترناتیو این جامعه را تنها نمی توان با انکار این نظام پاسخ داد. بلکه باید شکل خاص این نظام را شناخت. سرمایه داری در تمام مدت بدنبال راه حل میگردد تا خود را از بحرانها بیرون بکشد. سرمایه داری هر دفعه در بحرانهایی که ما بغلط تصور میکردیم آن را فرو خواهد ریخت، قویتر بیرون آمد و چپ دنیا را متحیر ساخت. تا چپ نپذیرد که در مقابل سرمایه داری باید اطلاع کافی از این نظام، دگرگونیهای آن و شکلهای مختلف آن داشته باشد، نخواهد توانست با آن بطور جدی مقابله کند. سرمایه داری چپ را بارها متحیر می کند و دلیل آن نیز آن است که تئوریهای چپ خیلی مواقع جوابگوی مسائل نیستند و در کلیت ها و تفسیرات دگم از نظرات مارکس برجای مانده اند.

بحث مارکس در مورد اسکلت سرمایه داری بحثی است عمیق که بدرستی اسکلت سرمایه داری را مشخص می کند و همچنان انطباق کامل با ماهیت سرمایه داری کنونی دارد. مارکس سلول اقتصادی جامعه سرمایه داری را کالا دانست و کالا را اصل اقتصادی جامعه سرمایه داری معرفی کرد. البته هر چیزی برای اینکه کالا باشد باید دو مشخصه داشته باشد اول اینکه باید ارزش مصرف داشته باشد بدین معنی که یک نیاز انسانی را بر طرف سازد و دوم اینکه ارزش مبادله داشته باشد. شکل نهفته ارزش کالا را مارکس نیروی کار انسانی یافت و از این نتیجه گرفت که کار انسانی تنها کالایی است که ارزش تولید می کند وسایل و ابزار ارزش تولید نمی کنند زیرا به مصرف می رسند و از بین می روند در حالیکه نیروی کار انسانی بمصرف می رسد و در عین حال ارزش تولید می کند و این نیز اصل انباشت سرمایه و ارزش اضافه است. سرمایه دار کار کارگر را به ارزش واقعی خود می خرد و کار را به مصرف می رساند تا تولید کند و از این طریق سرمایه انباشت کند. سرمایه را نیز مارکس به دو قسمت تقسیم کرد سرمایه ثابت و سرمایه متغییر، سرمایه ثابت همان ابزار تولید است، تکنیک است که همانطور که اشاره شد ارزش تولید نمی کند چون خود بمصرف می رسد و

کارگران پیشرو!
با اتخاذ شعارهای تاکتیکی، ماهیت ناپیگیر روشهای تاکتیکی
و شعارهای برنامه ای احزاب و دستجات اپوزیسیون
بورژوازی را افشا کنید!

مشخصات کنونی آن

مزدور رژیم در سوئد محاکمه شد

یکی از مزدوران رژیم جمهوری اسلامی که در سوئد به جرم قاچاق قطعات تهیه سلاح اتمی دستگیر شده بود، محاکمه و به چهار ماه زندان محکوم شد.

فرد مزبور که احسان آموزنده نام دارد در دو نوبت در تلاش بود که چاشنی الکترونیکی تیراتون اف-۲۰۵ را به ایران صادر کند. وی که در اولین اقدام خود در سال ۹۸ موفق گشته بود، بار دیگر در اکتبر ۹۹ تلاش نمود تا این قطعه که بنا بر ادعای سازنده آن و همچنین مؤسسه تحقیقات نظامی سوئد می‌تواند برای تولید و آزمایش سلاح‌های هسته‌ای بکار رود، را به ایران صادر کند. بنا به ادعای خود این شخص وی تنها ۳۰۰۰ کرون برای همکاری با رژیم در تولید سلاح هسته‌ای دریافت کرده بود.

احسان آموزنده که تنها ۲۱ سال دارد از سنین کودکی در سوئد زندگی می‌کرده و بنا به ادعای خودش از اینکه قطعاتی که وی به ایران قاچاق می‌کرده به چه استفاده‌ای خواهند رسید، کاملاً بی‌اطلاع بوده است. دادگاه با توجه به اینکه وی برای خرید قطعات ارتکاب به جعل اسناد درباره زمینة مصرف این قطعه نموده بود، این ادعا را بی‌اساس دانسته و فرض را بر این گذاشت که مجرم حتی در صورت اطلاع از موارد مصرف نظامی قطعه موردنظر آنرا به ایران قاچاق می‌کرد. بر اساس حکم صادره احسان آموزنده به چهار ماه زندان محکوم شد.

علی‌رغم تعدد نیروهای سیاسی ایرانی و وجود رسانه‌های جمعی مختلف ایرانی در سوئد، به دلیل پراکندگی فعالیتها و خودمشغولی‌های فرقه‌ای، هیچ حرکت جمعی گسترده‌ای از سوی ۷۰ هزار ایرانی ساکن سوئد در مورد محکومیت این مزدور رژیم اسلامی انجام نشد.

سرویس خبری فدائیان کمونیست

کارگران و زحمتکشان

جوانان و زنان

با تحریم انتخابات فرمایشی

مجلس شورای اسلامی،

نقشه‌های ضدانقلابی

مرتجعین را با شکست

مواجه سازید!

است. تقویت شرکت‌های کوچک و حمایت از تشکیل این شرکتهاست. امروزه جامعه اروپا کلی نیرو و سرمایه در جهت تقویت این شرکتها می‌گذارد. مسئله‌ای که برای ما اهمیت دارد این است که دریابیم که سرمایه‌داری و متفکران نظام سرمایه‌داری در راه یافتن راه جدیدی هستند که سقوط این نظام را عقب بیندازند و بحرانهای این نظام را تعدیل نمایند. هر چند که بنابر خصلت سرمایه‌داری، بنابر محرکه سود در نظام سرمایه‌داری و بنابر محدود بودن بازار جهانی راه تمرکز سرمایه اجتناب‌ناپذیر است. اما مهم هست بدانیم که در مقطع کنونی سرمایه‌داری ابزار کنترل بحرانهای خود را برای مدت زمان محدودی در دست دارد. ما باید این را ببینیم و تاکتیک‌هایمان را در مقطع کنونی بر این مینا و با آگاهی بر این مسائل پایه‌ریزی کنیم. تنها انکار خشک و خالی سرمایه‌داری بدون در نظر گرفتن چهره‌های مختلف آن کمکی به کسی نخواهد کرد. حال نظام سرمایه‌داری با ابزارهای کنونی با تقویت و حمایت شرکت‌های کوچک چه اندازه قادر به کنترل و تعدیل بحرانها و سالم سازی بدنه این نظام خواهد بود باید جداگانه مورد بررسی قرار بگیرد.

ما معتقدیم که اقدامات نظام سرمایه‌داری اعم از تقویت شرکت‌های کوچک، اعم از شعله‌افروزی جنگ، اعم از تقویت صلح راه حل معضل سرمایه‌داری نخواهد بود و تنها بطور مقطعی بحرانها را تعدیل خواهد نمود. ما معتقدیم که این نظام، نظام تولیدی پوسیده‌ای است و طبیعتاً تنها یک آلترناتیو تولیدی مناسب‌تر و انسانی‌تر راه‌گشای جامعه بشری خواهد بود. ما معتقدیم که شیوه تولیدی کمونیستی یک شیوه تولیدی مناسب و آلترناتیوی است که جوابگوی نیازهای انسانی است. ما معتقد نیستیم که باید دست بر روی دست نشست تا سرمایه‌داری تحول طبیعی خود را بکند و اتوماتیک وار به نظام بعدی تبدیل شود. به همین دلیل ما باید نظام سرمایه‌داری، تحولات و تغییرات این نظام را بشناسیم و پیش‌بینی کنیم. ما آموخته‌ایم که هم جنگ و هم صلح در قاموس سرمایه‌داری تنها یک معنی میدهد و آن هم صلح (Kosovo) بازارگشایی است. جنگ کوسوو فلسطین دو روی یک سکه از بازارگشایی سرمایه‌داری است.

ما باید بیاموزیم که سرمایه‌داری از تمام ابزار و ایده‌ها استفاده خواهد کرد که نابودی خود را عقب بیندازد و ما باید این ابزار را بشناسیم تا راه مقابله با آن را بیابیم.

این متن گزیده‌ای از سخنرانی رفیق بیانی در ونکوور کانادا است که گزارش آن در شماره قبل درج شده بود.

سالهای گذشته بطور مداوم تعدادشان محدودتر و محدودتر گشته، همچنین شرکت‌های اتومبیل‌سازی، امروزه از صدها شرکت اتومبیل‌سازی تنها تعداد محدودی شرکت‌های عظیم بجا مانده‌اند هر چند که هنوز اتومبیل‌ها با نام و مشخصات سابق خود به بازار عرضه می‌گردند. این تمرکز تنها خواست شرکت‌های بزرگ به حذف رقیبان نیست بلکه اجبار بازار است شرکت کوچک نیز در صحنه رقابت درمی‌یابد که توان مقابله و فشار تغییر تولید در زمان کوتاه را نخواهد داشت و بناچار تسلیم شرایط رقیبان بزرگ خود میگردد. شرکت بزرگ نیز البته با حذف رقیبان خود تعیین‌کننده می‌شود و در صحنه سیاست قانونگذار. اینکه تمرکز در نظام سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است تحول و روندی است که ما بوضوح می‌بینیم اما مسأله‌ای که به همان اندازه اهمیت دارد تلاشی است که سرمایه‌داری برای برون رفت از این معضل دارد. نظام سرمایه‌داری یک بدنه منظم و برنامه‌ریزی شده نیست، چیزی که به خلاف تصور می‌شود هر سلول سرمایه‌داری بنابر ماهیت این سیستم بطور مستقل و بدون ارتباط با بقیه بدن این نظام عمل می‌کند، این نظام اما دارای تئورسین‌هایی است که زنگ خطر را می‌شنوند و بفکر چاره هستند و ما چپ‌ها و اصولاً تمامی منتقدان نظم سرمایه‌داری برای مقابله بهتر با این نظام باید این تلاش‌ها را ببینیم و راه مقابله با آن را نیز بیابیم. وگرنه در هر تحول و بحران ما تصور می‌کنیم که این نظام باید در هم ریزد. درحالی‌که این مار تنها پوست می‌اندازد و بشکل تازه‌تری از قبل ظاهر می‌شود و ما را متحیر می‌سازد. بحرانهای دهه ۳۰ و اواخر دهه ۸۰ از این قبیل

موقعیتهای ما بود متفکر سرمایه‌داری می‌داند که تمرکز سرمایه در دست محدود شرکتهایی برای تداوم نظام سرمایه‌داری مضر است و باعث نابودی شرکت‌های کوچک می‌شود. یکی از دلایل وجود شرکتهای کوچک وجود ایده‌ها و اختراعات جدید این شرکت‌هاست، شرکت‌های کوچک بعنوان سلولهای سالم نظام سرمایه‌داری عمل می‌کنند. همین شرکت‌ها بودند که نظام سرمایه‌داری را شکل دادند و بعداً رشد کرده و به منوپل‌ها و مترپل‌های عظیم تبدیل شدند. این را متفکران این نظام بخوبی درک کرده‌اند و بخوبی متوجه‌اند که در هر بحرانی قسمت عظیمی از این شرکت‌ها نابود می‌شوند و متوجه‌اند که با هر چه گسترده شدن شرکت‌های عظیم صحنه رقابت برای شرکتهای کوچک تنگ می‌گردد و بنابر این ایده‌ها و اختراعات و در نتیجه سلولهای سالم سرمایه‌داری که در اصل موجب رشد سرمایه‌داری است نابود می‌شوند. امروزه راه حل متفکران سرمایه‌داری برگشت به عقب

کار کودک



به کار گماردن و استثمار کودکان خردسال در نظامهای سرمایه‌داری یکی از راه‌های پرمنفعت سوداندوزی سرمایه‌داران بشمار می‌رود.

امروزه در آستانه هزاره سوم میلادی میلیونها کودک در سراسر جهان بوسیله شرکت‌های بزرگ و کوچک و سرمایه‌داران محلی و بین‌المللی مورد استثمار قرار می‌گیرند. دستمزد کم، کار طاقت‌فرسا، فقدان تأمین اجتماعی، اطاعت و... از جمله مواردیست که سرمایه‌داران را به استفاده از کار کودکان ترغیب و تشویق می‌کنند. علاوه بر آن بحرانهای سرمایه‌داری و فقر و فلاکت ناشی از آن بیشترین قربانیان خود را از میان کودکان طبقات محروم می‌گیرد. بعلت عدم توانایی مالی خانواده در تأمین هزینه‌های زندگی میلیونها کودک از همان سنین خردسالی در خیابانها رها می‌شوند، آنها که سنشان کمی بیشتر است، برای پیدا کردن کار به شهرهای بزرگ روی می‌آورند، اگر شانس داشته باشند، کاری دست و پا می‌کنند و گرنه خیلی زود طعمه باندهای قاچاق، فروشندگان اعضای بدن و سوداگران بچه می‌شوند. آنها در بدترین شرایط در کنار خیابانها، درون پارکها و زیر پلها بی هیچ امیدی به آینده زندگی را سپری می‌کنند. این وضع در کشورهای عقب‌افتاده دهشتناکتر است.

در ایران جمهوری اسلامی‌زده نیز که اقلیتی سرمایه‌دار تمامی امکانات اقتصادی و ارگانهای سیاسی را در چنگ دارد و ابتدائی‌ترین حقوق سیاسی را از مردم سلب نموده است، وضعیت زندگی کودکان بمراتب وخیمتر است.

صدها هزار کودک بخاطر فقر خانواده بجای نشستن پشت میز مدرسه، در پشت دارهای قالی، در کارگاههای کوچک و بزرگ، در معادن و مزارع به کار گرفته می‌شوند، صدها هزار کودک دیگر در خیابانها، پارکها و بیغوله‌ها به زندگی با آینده‌ای تیره و تار ادامه می‌دهند. امروز در ایران پدیده کودک خیابانی به یک پدیده اجتماعی تبدیل شده است بنا به اعتراف روزنامه‌های خود رژیم هر سال ۳۳٪ به تعداد کودکان بی‌سرپرست و آواره افزوده می‌شود.

بنا به نوشته روزنامه جامعه سالم بیش از ۵۰٪ این کودکان بین سنین ۳ تا ۱۷ ساله‌اند بخشی از این کودکان که برای یافتن کار به شهرهای بزرگ روی آورده‌اند، شب‌ها در زیر پلها و پارکها و یا ساختمانهای نیمه تمام صبح می‌کنند. دسته دیگر توسط باندهای قاچاق مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. اغلب معتادند و قاچاقچیان با زنجیر اعتیاد آنها را به هر کاری وا می‌دارند. آنها را به شکل گروهی نگهداری می‌کنند، مورد تجاوز قرار می‌دهند، هر روز صبح آنها را برای توزیع مواد مخدر، دزدی، گدائی و انواع کارهای خلاف به خیابانها می‌آورند و شبها جمع می‌کنند. روسای باندها که اغلب با نیروهای انتظامی سر و سری دارند هرگز دم به تله نمی‌دهند، بلکه این کودکان بی‌گناه هستند که هنگام جابجائی مواد مخدر و کالای قاچاق بوسیله پلیس دستگیر می‌شوند، اغلب به

زندانیهای طویل‌المدت محکوم می‌گردند و یا در محل‌های کودکان بزهکار که خود داستان دیگری است، نگهداری می‌شوند. محل‌هایی که در آن بیگاری، تجاوز سوءاستفاده و اعتیاد بیداد می‌کند.

در زیر گزارش کوتاهی از جریان دادگاه یکی از این کودکان بخت‌برگشته را ملاحظه می‌کنید.

حسین دوداه ساله وارد اطاق افسر نگهبان می‌شود. دست‌های او را از پشت دست‌بند زده‌اند. کودک شدیداً ترسیده و می‌لرزد: افسر نگهبان می‌پرسد اسمت چیست؟

- حسین.

- نام فامیلی؟

- برزویه.

- شماره شناسنامه؟

- نمی‌دانم؛ کودک گریه‌اش می‌گیرد نمی‌تواند حرف بزند.

- دستپایش را باز می‌کند؛ متولد چه سالی هستی؟

- ۶۶

- شغل؟

- کارگر ساده.

- اهل کجا هستی؟

در حالیکه از شدت لرزش دندانهایش بهم می‌خورد

جواب می‌دهد: اهل خالده‌آباد.

- خالده‌آباد کجا؟

- نطنز.

- پدر و مادر داری؟

- آری.

- آنها هم کار می‌کنند؟

- نمی‌دانم.

- چند وقت است آمدی تهران؟

- هشت ماه.

- کجا زندگی می‌کنی؟

- پیش دائیتم زندگی می‌کردم.

- کجا؟ دائی‌ات چه کاره است؟

- چاه می‌کند. حالا دیگر نیست.

- برگشته دهات؟

- نه. باز بغض گلوی کودک را می‌فشارد. نمی‌تواند جلوی

اشکهایش را بگیرد: دائیتم سه ماه قبل خیابان کارگر

توی چاه افتاد، گاز گرفت و خفه شد.

- محل سکونت فعلی‌ات کجاست؟

- جای دقیقی ندارم.

- چه کار می‌کردی؟

- مدتی با دائیتم کار می‌کردم. پیش او در همان ساختمان

می‌خوابیدم. بعد یک ماه کار داشتم، یک ماه بیکار

بودم.

- چقدر می‌گرفتی؟

- هزار تومان در ماه.

- چگونه با موادمخدر آشنا شدی؟

- در پارک قدم می‌زدم، یک نفر صدا زد. از من پرسید

چکار می‌کنی؟ گفتم بیکارم دنبال کار می‌کردم. فکر

کردم می‌خواهد کار بدهد. بعد گفت کار دارم بیا

دنبالم. رفتم. مرا برد یک خانه‌ای در آنجا چند بچه

دیگر بودند. شب غذا برایمان داد. صبح فرستاد که

اینها را ببرم یک جائی پول اتویوس هم برام داد ...

- کجا دستگیر شدی؟

- زیر پل سیدخندان. بعد در حالیکه گریه می‌کرداو را

بردند به بازداشتگاه موقت.

کار کودک

درفیق سوسن بهاریکی از فعالین مبارزه با کار کودکان است و در این زمینه فعالیت‌های عملی زیادی را سازمان داده و یا خود در این اعتراضات شرکت نموده است.

وی سر دبیر نشریه داروگ و از مسئولین کمپین «حقوق کودکان الان» است.

در یکی بیانیتهای این تشکل آمده است «...حقوق کودکان الان نه تنها خواستار اجرای بی‌درنگ و بی‌واسطه کلمیه مفاد کنوانسیون حقوق کودک به نفع کودکان در این کشورهاست، بلکه بطور همزمان می‌کوشد با آگاه نمودن و بسیج افکار عمومی و سازمانهای مدافع حقوق کودک، از سطح این خواست‌ها فراتر رفته و کنوانسیونهای جدیدی منطبق با آخرین دست‌آوردها و امکانات جامعه بشری، بنفع زندگی انسانی و مدرن کودکان طرح نموده و با برآه اندازی کمپین‌های بین‌المللی، زمینه تحقق عملی آنها را فراهم نماید»

ما برای این رفیق و همکاران وی آرزوی پیروزی می‌نمائیم.



ایران هم شاهد به کار کشیده شدن وسیعتر کودکان در کارخانجات تولیدی و جایگزین کردن نیروی کار ارزانتر از ارزان آنها با والدینشان باشیم. خواستیم به این نکته اشاره کرده باشیم که علی‌رغم این که کودکان کارگر در ایران هنوز وزن اقتصادی سنگینی در جامعه ندارند و نقش تعیین کننده‌ای را در پرورش تولید بازی نمی‌کنند، اما هم منبع تشخیص فقر و فلاکت طبقه کارگرند و هم عامل ادامه و وسعت این فقر و بیکاری.

نکته دیگری که می‌خواستم اشاره کنم این است که اکثراً و به اشتباه تصور می‌شود که کار کودکان کمک خرج خانواده است. واقعیت امر این است که کار کودکان، یعنی پائین‌تر بردن نرخ و ارزش نیروی کار، بیکاری بیشتر کارگران، و در تحلیل نهایی فقر و زندگی سخت‌تر خانواده‌های کارگری، مضافاً بر این که خود کودکان هم از تحصیل و آموزش و رشد طبیعی محروم و به قهقرا کشیده می‌شوند.

کار برای رهائی کودکان از این وضعیت آیا مراجعه به سازمانهای جهانی و شخصیت‌هایی که در این زمینه کار میکنند و یا برگزاری کنفرانسها و گردهمانیها کافیهست و یا باید به یک راه حل اساسی فکر کرد؟ چه پیشنهاداتی برای احزاب و سازمانها و تشکلهای کارگری و کمیته‌های برای گسترش کارزار مبارزه برای رهائی این کودکان دارید؟

سوسن بهار - تا آنجا که من می‌فهمم و می‌دانم، هیچ فعالی در هیچ یک از جنبش‌های اجتماعی، روش‌ها و امکانات و دستاوردهای موجود را برای پیشبرد منظور و رسیدن به اهدافش کافی نمی‌داند و به همین خاطر تلاش و مبارزه برای تاثیرگذاری بیشتر و دستیابی به نتایج افزون‌تر بطور دائم در جریان است. در نتیجه بحث بر سر کافی بودن مراجعه به سازمان‌های بین‌المللی و... نیست، بحث بر سر سرعت و مطلوبیت پاسخگویی کمپین‌های مختلف به فوری‌ترین نیازهای جنبش دفاع از حقوق کودکان، یا از بین بردن بدترین حالتها برای پیشروی‌های بعدی، است. اگر از زاویه یک فعال

ارزان نیست که صورت می‌گیرد، بلکه اساساً و در بیشتر مواقع به خاطر رانده شدن سطح معیشت خانواده‌ها به زیر سقف خط فقر است که بوجود می‌آید. اجازه بدهید مثالی بزنم. در هندوستان اگر ۵۰ هزار کودک از دو تا چهارده ساله کارخانه‌های میزبانپور و بابدوهی - از کل ۲۰۰ هزار کارگر این کارخانه‌ها - دست از کار بکشند، چرخ تولید انگوهای شیشهای هندوستان لنگ می‌شود. عین همین مساله در مورد کارخانه‌های تراش الماس، کارخانه‌های ترقه و فشفشه‌سازی و... در این کشور صادق است. در پاکستان کارخانه‌های چند ملیتی توپ‌سازی که پنج درصد توپ فوتبال و تنیس کل جهان را تامین می‌کنند، بطور وسیع و گسترده‌ای از کار کودکان بهره می‌گیرند. صنعت قالی‌بافی که دیگر جای خود را دارد. در چین بخش زیادی از کارگران کارخانه‌های مشهور کفش نایک و ریبوک را کودکان ده تا چهارده ساله تشکیل می‌دهند که بعضاً ۱۷ ساعت در روز کار می‌کنند و اجازه رد و بدل کردن حتی یک کلمه حرف در این ساعات طولانی کار را نیز با هم ندارند. این آمار، که توسط سازمان جهانی کار، اتحادیه‌های آزاد و بنشنا یونیسف اعلام شده‌اند، حاکی از نقش مستقیم و موثر کودکان در پرورش تولید در کارخانجات کشورهای مختلف است. در حالی که در ایران، تا آنجا که در این مورد تحقیق کرده‌ام و اطلاعات من گواهی می‌دهد، درست است که کودکان در عرصه‌های مختلف تولیدی به کار مشغولند، اما نیروی قابل ملاحظه‌ای را در کارخانجات تولیدی تشکیل نمی‌دهند. همانطور که گفتم دلیل اصلی به کار کشیده شدن آنان، فقر خانواده‌ها است که حتی بزرگترها را مجبور می‌کند که برای گذران چرخ زندگی به دو یا سه کار اشتغال داشته باشند. چنین شرایطی، که با پائین بودن سطح توقعات خانواده‌های کارگری هم همراه است، بدیهی است که عرصه سودآوری و استثمار وحشیانه را برای سرمایه‌داران وسعت می‌بخشد. اگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند، هیچ بعید نیست که در

کار-رفیق سوسن! همانطور که مطلع هستید وضعیت کودکان محروم در ایران روز بروز وخیمتر میشود. بیکاری، گرانی، بی‌مسکنتی، عدم تکفوی دستمزدها نسبت به مخارج کمرشکن زندگی در میان طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه، کار کودکان را به یک امر عادی تبدیل نموده است. امروزه هزاران کودک اگر شانس داشته باشند برای کمک به خرج خانواده از همان اوان کودکی در کارگاهها و کارخانجات به کار گرفته میشوند. آنها به جای نشستن روی نیمکت مدرسه‌ها در بهترین شرایط ممکن از طرف کارفرماها مورد استثمار و ظلم و ستم قرار میگیرند. در حالی که شدت استثمار میشوند، دستمزدهای بسیار ناچیزی دریافت میکنند. علاوه بر آن هزاران کودک در خیابانها به گدائی مشغولند و یا در دام باندهای قاچاق مواد مخدر گرفتارند، مورد تجاوز قرار میگیرند، هیچگونه سرپناه و سرپرستی ندارند و هیچ کورسویی از آینده‌ای روشن در برابر خود نمی‌بینند. شما بعنوان یکی از فعالین دفاع از این کودکان و مبارزه با کار کودکان زمینه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این پدیده را چگونه می‌بینید؟

سوسن بهار - با سلام خدمت رفقا و خوانندگان گرامی نشریه کار و با تشکر از وقتی که برای صحبت در زمینه مسائل مربوط به زندگی و حقوق کودکان در ایران در اختیار من گذاشتید.

همانطور که خودتان هم بدرستی اشاره کردید، عامل اصلی پدیده کار کودکان در ایران، بی‌حقوقی و تحمیل فقر و فلاکت به خانواده‌های کارگری و سایر اقشار تهیدست در جامعه است. همین فقر و فلاکت سبب می‌شود که ما در ایران با پدیده کودکان خیابانی، بعنوان یک ضایعه وسیع اجتماعی، هم روبرو باشیم. کودکان ایرانی درست مثل کودکان برزیلی، علیرغم داشتن خانواده، از شدت فقر به خیابانها رانده می‌شوند.

پدیده کار کودکان در ایران فقط از زاویه نقش آن در تولید



کودکان سایر کشورها نظیر پاکستان، هندوستان، بنگلادش کشورهای اروپائی و سایر کشورهای جهان قرار دهید؟ اصولاً در زمینه ادبیات کودکان آثار جدیدی همسطح آثار صمد بهرنگی برای معرفی به کودکان وجود دارد؟

••••• در مورد صمد نمی‌خواهم در یک جواب کوتاه اظهار نظر کنم. چرا که سالهاست به کاری تحقیقی گونه در نقد او و کارهایش مشغولم. متأسفانه حجم و روزمرگی کارهای دیگر، اجازه به سرانجام رساندن این مهم را تاکنون نداده است. بنابراین با حفظ احترام عمیق و علاقه‌ای که به خاطر او و نوشته‌هایش دارم، به خودم اجازه می‌دهم که با بند اول تعریف شما از او مخالفت کنم. صمد بیشک یکی از اولینها در ایران، در زمینه انعکاس وضعیت زندگی کودکان زحمتکش و ادبیات کارگری و سوسیالیستی کودکان است. اما کارهای عظیمی در این رابطه نکرده است، هرچند که کارهای بسیار خوبی انجام داده است. صمد بهرنگی مثل بسیاری از هم‌تاهایش در گوشه و کنار جهان، ضمن آن که مهر و اثر دوران خویش را بر خود دارد، اما در عین حال از زمان خود جلوتر است. و این پیشرو بودنش را می‌نمایاند. من هم قبول دارم که یک هلو و هزار هلو صمد، یک قصه دیالکتیکی است. وقتی که در سال ۱۹۹۷ جایزه ادبیات کودک در انگلیس به کتابی تعلق گرفت که ماجرای اسب آبی بود که از اجتماع می‌برد و در خود فرو می‌رود و نتیجه می‌گیرد که فقط بفکر خودش باشد؛ بیاد صمد و ماهی کوچولویی افتادم که دهها سال قبل به فکر رفتن از برکه به دریا بود و خودش را برای رفاقت فدا کرد. برآستی که چه ماهی کوچولوی انقلابی و شجاعی بود، چه بزرگ و دریا دل. و این اسب آبی دهه ۹۰، چه از خودبیگانه و منفعت‌پرست که از دریا به برکه رفت. اما مثل هر پدیده و مقوله دیگری، ادبیات کودک هم چه از نظر تکنیکی و تصویرسازی و چه از نظر پرداخت و مضمون، پیشرفت‌هایی نسبت به زمان و دوره صمد داشته است. قصه‌های صمد، بعضی‌هاشان اهمیت تاریخی خود را از دست داده‌اند. ارزش کارهای صمد، به معنی ندیده گرفتن محدودیت‌ها و کمبودهای کار او نیست. شخصاً ترجمه کل آثار او را برای کودکان ضروری نمی‌بینم، کما این که مبارزه را اساساً کار کودکان نمی‌دانم. این وظیفه بزرگترهاست که کودک را به حقوقش برسانند، زندگی شاد و بی‌دغدغه‌اش را تأمین کنند، دنیای تخیلش را رنگی تر کنند،

طرح خواست و در جایی که امکان دارد همکاری با این نهادها، نه تنها آنها را در انجام وظایفشان متعهد و مجبور می‌کند، بلکه تأثیر دوجانبه‌ای هم بر روی شکل و سبک کار این سازمانها و انسانهای شریف و صادقی که در آنها برای آرمانهای انسانی تلاش می‌کنند، و هم بر روی فعالین سوسیالیست جهت آموزش متدهای گوناگون فعالیت در زمینه دفاع از حقوق کودکان و کسب اطلاعات و آمار هم می‌گذارد. البته همانطور که در بالا اشاره کردم بعضی از این نهادها فقط در سطح فرمال عمل می‌کنند و تازه بارها اتفاق می‌افتد که از بودجه اختصاص یافته رسمی به این پروژه‌ها هم بعضاً می‌زنند و سوءاستفاده مالی می‌کنند. در سال ۱۹۹۷ در جلسه‌ای که از طرف «داروگ» به مناسبت سالگرد مرگ اقبال مسیح و برای بررسی پدیده کار کودکان برگزار کرده بودم، مگنوس بری مار، دبیر نهاد «دنیای کودکان» که وابسته به نجات کودک است، پرده از رسوائی این نهاد برداشت. وی در پاسخ مسئول بین‌المللی نجات کودک در سوئد، یوهان ستول گرن، گفت: «کودکانی را که این سازمان بعنوان کودک کارگر در کنفرانس اسلو نمایش داد و گفته بود که خودشان تمایل به کار کردن دارند، کسانی‌اند که سالهاست دیگر کار نمی‌کنند و از نجات کودک هزینه دریافت می‌کنند.» به گفته وی، دهها هزار کرون از بودجه ممنوعیت کار کودکان توسط بخشی از مسئولین این نهاد بالا کشیده شده است. نوار و فیلم این کنفرانس موجود است.

کار- شهرریور ماه سالگرد جان باختن رفیق صمد بهرنگی بود. میدانید که صمد در عمر کوتاه خود کار عظیمی در رابطه با کودکان طبقات محروم جامعه انجام داد. او بمنظور آگاه کردن این کودکان به عوامل ابعاد خویش، شناساندن علل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی پدید آورنده این محرومیت‌ها و نیز تشویق و ترغیب آنها به مبارزه، آثار با ارزشی از خود بیادگار گذاشت. هنوز هم آثار صمد، نظیر اولدوز و کلاغها، بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری، ماهی سیاه کوچولو، کوراوغلی و کچل حمزه، یک هلو هزار هلو و... بازگو کننده وضعیت زندگی میلیونها کودک در ایران و جهان است که به زبانی بسیار ساده برای کودکان نوشته شده است و میتواند در ارتقای آگاهی و مبارزه آنها موثر باشد. بعنوان یک فعال مبارزه با کار کودکان آیا هیچ بفکر افتادهاید که با ترجمه این آثار آنها را در اختیار

سوسیالیست در جنبش کارگری بخواهیم به این پدیده نگاه کنیم، بحث بر سر بهبود وضعیت اقتصادی و معیشتی طبقه کارگر و طبعاً مبارزه برای بالاتر بردن مبارزه کارگری از سطح مبارزه برای نیازهای اولیه است. مساله تبدیل شدن طبقه کارگر "از طبقه‌ای در خود، به طبقه‌ای برای خود است.

اما در مورد مشخص کودکان، مساله از این فراتر می‌رود. دفاع از حقوق کودک در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، و از جمله لغو کار کودکان، وظیفه کل بشریت و نه فقط طبقه کارگر است و در نتیجه ضرورت دارد که این وظیفه را از همه و هر کس خواست، همه و هر کس را تحت فشار قرار داد که حداقل به رعایت قراردادهای شناخته شده بین‌المللی در زمینه حقوق کودکان پایبند باشد. اما روشن است که در این بین، نقش طبقه کارگر در پیشبرد این اهداف تعیین کننده است. طبقات دیگر ناپیگیری‌شان را در این مورد نشان داده‌اند. نگاهی به سازمان‌های ریز و درشت مدافع حقوق کودکان، و آلت‌رناتیوهای نجات کودک در مورد کار کودک که عبارت از قانونی کردن کار کودکان ده ساله در کشورهای غیرپیشرفته صنعتی به منظور حفاظت از کودکان و بیمه کردن آنان است، بهترین گواه و شاهد این مدعاست. تا آنجا که به احزاب و سازمان‌های کمونیستی برمی‌گردد که بنا به تعریف در پی تغییر جهانند و باید باشند، کاری که می‌توانند و می‌باید بکنند - کاری که در پایه‌ریزی دنیای نوین هم بی‌شک تأثیر دارد - شرکت فعال و حمایت از جنبش‌های اجتماعی موجود در امر دفاع از حقوق کودکان برای موثرتر کردن هر چه بیشتر آنها و همچنین راه انداختن جنبش‌های اجتماعی رادیکال و آلت‌رناتیو در دفاع از حقوق کودکان است. کاری که من به سهم خود به عنوان یک کمونیست در پی انجام آنم و قدمهای کوچک اما محکمی هم در رابطه با آن برداشته‌ام.

بهترین مثال دفاع از حقوق کودکان و ممنوعیت کار آنها از جنبه‌های سوسیالیستی و کارگری، مثال رژه جهانی کودکان علیه کار کودک است که طی آن ۲۵۰ کودک کارگر به نمایندگی از ۲۵۰ میلیون کودک برده کار، در مجموع هشتاد هزار کیلومتر را در دور دنیا به مقصد ژنو، محل برگزاری کنفرانس سالیانه سازمان جهانی کار، پیمودند و کنوانسیون جدید ممنوعیت کار کودک را هرچند که بطور کامل موافق میلشان نبود و تمام منظورشان را برآورد نمی‌کرد - اما تا همین جایش هم دستاورد قابل‌توجهی است - به سازمان جهانی کار و دولت‌ها تحمیل کردند. شخصاً افتخار حضور در این واقعه تاریخی - کنفرانس سازمان جهانی کار در سال ۹۹ - را به همراه دوستان کوچک کارگرم داشتم و هرگز آن را از یاد نخواهم برد.

کار- سازمان‌های بین‌المللی در چه سطحی در این زمینه کار میکنند و کار آنها چه تأثیراتی داشته است؟

••••• در سطوح مختلف، بعضاً موثر و خوب، مثل کمیسیون کودکان امنستی (سازمان عفو بین‌الملل) یا حتی برخی از پروژه‌های یونیسف که حداقلش این است که راه را برای فعالیت سایر مدافعین حقوق کودک باز کرده و زمینه‌های مناسبی بوجود آورده است. تحقیقات و اطلاعات اتحادیه‌های آزاد در مورد زندگی کودکان در نپال، فیلیپین، بنگلادش، هندوستان و... بیشک جزئی از ادبیات سوسیالیستی به مفهوم عام در رابطه با پدیده کار کودک است. اما بد نیست تأکید کنم که بدون فشار جنبش سوسیالیستی، بدون فشار از پائین، برخی از نهادهای بین‌المللی بیشتر از بزک کردن چهره کریمه سرمایه‌داری و لاپوشانی کردن نقش آن در بردگی و بی‌حقوقی کودکان کاری نمی‌کنند. حضور و فعالیت مستقیم، بحث و انتقاد، و

یاد رفیق صمد بهرنگی



شهریورماه سالگرد جانباختن صمد بهرنگی بود. نویسندگانی که از میان طیفه محروم جامعه برخاست و بحای نشستن و گپ‌زدهای مرسوم، با کوله‌باری از کتاب برای آگاه کردن بچه‌های فقیر راه روستاهای دورافتاد را در پیش گرفت. امل در روستاها متوقف نشد، در شهرها به میان کوهها و مناطق فقیرنشین رفت و زندگی و مبارزات واقعی آنها را به تصویر کشید. صمد برای بچه‌ها قصه نوشت. بچه‌های فقیر، اما نه برای خواب کردن آنها بلکه برای آگاهی دادن به آنها. اینکه ریشه ظلم و ستم و استثمار دامنگیر آنها چیست و چگونه می‌توانند با این عوامل مبارزه کنند و ظلم و ستم و استثمار را از میان بردارند و به ساختن دنیایی آزاد و فارغ از پلیدیهای کنونی همت گمارند. صمد خیلی زود از میان ما رفت ولی تلاشهای او در عمر کوتاهش نه تنها سطح آگاهی جوانان و نوجوانان را بالا برد بلکه نوشته‌های او یکی از عوامل مهم روی آوری نسل جوان به مبارزه سیاسی برای دگرگونی اجتماعی بود و آنرا سرعت بخشید.

از آغاز جنبش انقلابی علیه رژیم شاه و در مبارزات دوره بعد جوانان و نوجوانان، شاعر «صمد معلم ماست» راه صمد راه ماست» به شعار میلیونها نوجوان و جوان کشور تبدیل شد و در سنگرهای خیابانی، در شوراها، در تظاهرات علیه ارتجاع و ارتجاع طبقاتی به ثمر نشست. اری صمد نمرده‌است بلکه در قلب بچه‌های فقیر و مبارز زنده‌است هنوز برای آنها از ماهی سیاه کوچولو از پسرک لوبو فروش و از یک هلو هزار هلو و کوراوغلی و کچل حمزه می‌گوید.

یادش گرامی و راهش بر رهرو باد

زیر تابش خورشیدی درخشان حرکت می‌کند. حتی در رمان‌های بزرگ مثل «برادران کارامازوف»، آن جایی که آدمهای داستان با کودکان ارتباط برقرار می‌کنند، رمان اوج می‌گیرد. ما در اینجا می‌بینیم داستایوسکی شاعر می‌شود. نقاش می‌شود. موسیقی دان می‌شود. زبان به نوعی آهنگین می‌شود و همه نیروهای خلاقه نویسنده رها می‌شود تا زمینه‌ای فراهم کند تا این ارتباط صورت گیرد. آدمها زنده و فعال با هم روبرو می‌شوند. بنظر من این داستایوسکی نیست که در این بخش از رمان این چنین شادمانه و عیاروار می‌نویسد. این جهان است که از اندوخته‌های خود نثار می‌کند تا به ارزشهای نیک و والایی دست یابد. کودک و کودکان در این چنین فضایی است که سخن می‌گویند، یا نه، به حرف می‌آیند. و طبیعت جوان خود را به طبیعت خسته و گاه بی‌رمق آدمها پیوند می‌زنند تا جهان دوباره جوان شود. و بداند کجاست. کی هست و چه می‌کند و چه می‌خواهد.

شاید هر نویسنده‌ای، حتی اگر نوع کارش برای کودک نباشد، بارها در زندگی هنری‌اش وسوسه شده است که اثری خطاب به کودکان و یا برای کودکان بنویسد. «جیمز جویس» با آنکه اصولاً پیچیده نویس است، برای کودکان داستان دارد، رومن رولان» بخشی از آثارش را به کودکان اختصاص داده‌است. نیماي خودمان و شاید هم کسانی که من هنوز نمی‌شناسم.

در کشور ما وقتی صمد بهرنگی این کار را شروع کرد، عنصری صادق و صمیمی در این ارتباط می‌جست.

بقیه در صفحه ۱۳

ادبیاتی به دور از فرهنگ عزا و ماتم و جهل و خرافه برایش پدید آورند، دست مذهب را از زندگی و آموزش کوتاه کنند، و در یک کلام او را کمک کنند که در زمان کودکی سالم و شاد بماند، انسانیت و علم را بیاموزد، و راه درست را در بزرگسالی انتخاب کند. این که واقعیات جهان ما بسیار تلخند، ذره‌ای از اهمیت این واقعه کم نمی‌کند.

کودک برای زندگی، به دنیائی شاد و سالم و رنگی و پر تلالو نیاز دارد. مساله برای ما، ساختن این دنیا برای اوست. اما ترجمه کتابهای صمد، به ویژه ماهی کوچولو، برای بچه‌های پاکستان و... بسیار ایده جالبی است. بخصوص که به زبان انگلیسی هم این کتاب موجود است. در ادبیات سوئد، و حتی کشورهای دیگر، هم قصه‌های خوبی و مفیدی درباره کودکان وجود دارد که باید به زبانهای دیگر ترجمه شوند. من در «اروگ» به این کار دست زده‌ام، هرچند که در نقطه شروع هستم.

اجازه می‌خواهم این صحبت را با ترجمه شعارهای شعرگونه دوستان کوچک کارگرم در کنفرانس سازمان جهانی کار تمام کنم.

رو، رو رژه جهانی
 علیه کار کودک، علیه بردگی
 نه! به استثمار
 نه! نه استثمار جنسی
 ما آموزش می‌خواهیم
 رو، رو رژه جهانی
 علیه کار کودک، علیه بردگی
 بسه دیگه دستای رخمی از کاردک قالی
 بسه دیگه پشت خمیده از بیگاری
 ما استراحت می‌خواهیم
 و زندگی
 شادی
 نه! به کار کودک
 کودک کارگر؟ نه، نه، نه.
 رو، رو رژه جهانی علیه کار کودک، علیه بردگی

کمک‌های مالی

خود را به حسابهای زیر واريز
 و قبض آن را به همراه کد
 دلخواه خود، برای ما بفرستید.
 در داخل سوئد:

EFK
 Sparbanken
 Clearingsnr: 8201-6
 Kontonr: 4438657-1

خارج از سوئد:

EFK
 SWEDBANK
 S-404 80 Göteborg
 Sweden
 Clearingsnr: 8201-6
 Kontonr: 448657-1

نام صمد با ادبیات کودکان آن چنان گره خورده است که ناگزیر ما را وامی‌دارد برای آشنایی با صمد از ادبیات کودکان شروع کنیم. کلمه، ادبیات و کلمه کودک گرچه از معنای مستقلی برخوردارند ولی به نظر من گاه معنای یگانه‌ای می‌دهند. یا اینطور بگویم جهان مشترکی دارند یا هر دو با هم یک جهان را می‌سازند. ادبیات تجلی و یا انعکاس رنج‌های انسان‌هاست. انعکاس و پیروزی‌ها و شکست‌های مردم است. در انتهای سر سرای تو در تویش همیشه چشمی نگران که خواهان دیدار با حقیقت است، بیدار مانده و لحظه‌ای آرام نمی‌گیرد. برای همین است که ما همراه ادبیات، شانه به شانه، آدمی رامی بینیم که در سفری دور و دراز، از اعماق تاریخ سربرآورده و پیش می‌رود، تا فردا و فرادهای خویش را بسازند. کودک ذاتی پذیرا و خواهنده دارد، ذاتی پذیرای حقیقت. در این سو و در این جهت مثل ادبیات گاه سرکش میشود و لجوج و گاه رام و مهربان. برای همین است که به نظر می‌آید آنها گاه طبیعت واحدی دارند و شاید به این خاطر است که ما صمیمی‌ترین ادیبانمان را وقتی داریم که این هر دو با هم یکی می‌شوند. نمی‌دانم رمان «هکلبری فین» اثر مارک تواین را خوانده‌اید یا نه. من شاید بارها این کتاب را خوانده‌ام. و هیچگاه هم نتوانستم بخودم بگویم این آخرین با خواهد بود. نمی‌توانم بگویم مارک تواین کتاب برای کودکان نوشته است یا نه! اما آته هست، آدمهای درون قصه با کودک حرف می‌زنند و کودک است که محور اصلی داستان است. فضا در این داستان آتقدر ملموس و صریح و آشناست که انگار همه چیز

گزارشی دیگر از وضعیت کارگران ایرانی در ژاپن!

درد دل نقی

خسرو ۱۹۹۹ ژاپن

میکنند، بی حقوقی نسبت به آنها روا میدارند، یک سفارت لعنتی هم نیست که اعتراض بکند و نسبت به این همه بیعدالتی لب تر کند. کشورهای خارجی دیگر گفته اند و میگویند حتی اگر روزی سگی از آنها و یا حیوانی از آنهاگم و گور شود و یا حتی در افریقا سر به نیست بشود مسئولین دولتی آن کشورها دنبال حیوان ناپدید شده خود خواهند گشت و تلاش برای یافتن آنرا بعمل خواهند آورد. اما این جمهوری اسلامی و سفارت آن اصلاً خم به ابرو نمی آورد که چه بر سر هموطنانش می آید و زمانیکه هم بخواهی آنجا بروی در واقع از عصیانیت و غصه رفتار ناشایست و بد سفارت چی ها، فوراً بایستی بیرون بیایی و هیچوقت نمی خواهی رنگ آنها را ببینی. حیث شد، انقلاب به حقی کردیم و واقعا میخواستیم بهتر زندگی کنیم و بنای زور و ستم را براندازیم اما متأسفانه جایگزین آن، چنین ذرخیمهایی شدند که حالا می بینیم که چه بر سر مردم میاورند. نمیدانم حالا با این وضع به کجا بروم. اینجا که دیگر تحملش را ندارم، ایران هم همین، آوارگی، بیکاری، گرسنگی، اجحاف و سرکوب هم آنجا هست. میپرسم خوب تصمیم داری چه کار بکنی؟ - نمیدانم واقعیتش میترسم یواش یواش به سرم بزنه، دیوانه بشم. تحملش برام خیلی سخت شده. خیلی اشتباه کردم. هرچی داشتم خرج کردم! روی ایران رفتن را هم ندارم. با کلی انتظار خانواده غم و غصه آنها، زندگی سختشان از یک طرف وحالا نگرانیشان در باره سرنوشت من هم یک طرف، چگونه میتوانم با این وضعی که دارم، برگردم. بایستی شرمنده و شرمسار به عاقبت خودم بنگرم. باور کن الان هم مرتب دنبال کار بوده ام. کار هم هست ولی به ما نمیدن. وطنی هایی هم که برمی گردند به کسی نمی سپارند که جای آنها کار کنند و گرنه میشد مرتب کارگیر آورد. یک عده هم کار دارند و در چینی که مشغول کارند کار دیگری بدست می آورند و عوض میکنند بدون اینکه به کسی و یا هم وطن خودشان بگویند. اینجوری شده هیچکس هم بهمیدیگر اعتماد نمیکند که مبادا مشکلی برایش درست بشود.

این رفتار شونه با ماها. سرشون بخوره. انسان که نیستند. شرف ندارند. نه مروتی نه انسانی! غذاشون هم به درد عمه شون میخوره. باور کن چند روزه که درست و حسابی لب به غذا نزده ام. با کدام توانایی خوراک بخرم. یعنی در واقع خودم هم تا اندازه ای مقصر بودم که به این بدبختی کشانده شدم.

(نقی در حالیکه بغض گلویش را گرفته بود اسم مرا سوال کرد و سپس خودش را به من معرفی کرد و از اوضاع من پرسید. بعد از شنیدن صحبتهای من به حرفهایش ادامه داد و گفت:

اینجوری نیست که دنبال کار نبوده باشم. همین الان از قرار و وعده کار پیدا کردن می آیم. صاحب کارگاهی که امروز نزد وی بودم میگفت که حاضر به من کار بده. ولی ساعتی ۵۰۰ ین #۱. آنهم از ساعت ۸ صبح تا ۱۰ شب. آخه نامروت پست، ۱۴ ساعت کار از من بکشی آنهم ساعتی ۵۰۰ ین. خیلی غیرانسانیت و بی شرمی می خواهد که این چنین دستمزد کمی را پیشنهاد کنند. کارش هم کار کفاشی ست. البته اسمش کار کفاشیه. اونجا بایستی همه کار انجام دهی. یعنی هر چه که او به تو امر کند بایستی اطاعت کنی. تمیز کردن، جارو کردن، حمالی و بارکشی.

استراحت نهار یکرعب و استراحت شام هم یکرعب بایستی ببری بالا یک نیمرو بزنی بعدش تند و تند بدوی سرکار.

قبول نکردم. مگر حیوانم که این چنین حقیرانه به بردگی می خواهند بکشند. آنجا به وی گفتم که چطور این کارگرایت حتی کره ای هایی که آنجا کار می کنند بیشتر از ۱۰۰۰ ین می گیرند اما می خواهی به من ۵۰۰ ین بدهی. بعدش به جواب آمد و گفت: «به ایرانی بیشتر از این تعلق نمی گیرد.»

اعصابم داغونه، اصلاً بگو آخر مرض داشتی اینجا بیایی بیش از ۴ سال که اینجا دارم جان می کنم این هم نصیب ماست از اینهمه جان کندن! اینها شرف و انسانیت سرشان نمیشود. اینهمه بدبختی و سیاهی بر سر ما میاورند، ایرانیها را میکشند، میسوزانند #۲، سربه نیست

ساعت ۲ بعدازظهر در داخل یکی از قطارهای مسیر توکیو- تاکادانوبابا (Takdanobaba) به طرف توکوروساوا (Tokoyosawa). - سلام، حال شما خوبه!

- سلام مخلصم. شما خوب هستی؟ (در چینی که نزدیک در قطار ایستاده بود، کمی به من نزدیک شد و پرسید): کار سراغ نداری؟ - نه به جان شما! خودم هم سه ماهه که بیکار هستم و دنبال کار میگردم. مسیر شما کجاست؟ کجا پیاده میشوید؟

- تا، شین توکوروساوا (Shintokorosawa) میروم. شما مسیرت تا کجاست؟ - من تا ساکادو (Sakado) میسرمه. چرا بیکار شدی، مشکلت چی بود؟

- با صاحبکارم حرفم شد. یعنی در واقع او بهانه میگرفت، حسابی از ما کار می کشید کلی اذیت و آزار میکرد. قصدش هم عاصی کردن من بود. آخرش هم ول کردم. آمدم بیرون. ناکس حقوقهای عقب افتاده ام را نمیداد. کلی فشار کار را هم به روی ما میاورد. به هیچ وجه اجازه نمیداد با وی در این مورد صحبت کنیم. اصلاً محل نمیداشت. الان هم چهار ماهی است که بیکار هستم. همه جا دنبال کار بودم ولی کار نیست. وضع فکری و روحیم قاطعی شده و نمیدونم که چکار کنم. راستش چون آقای این صحبتها را برایت میگویم و گرنه اصلاً و ابداً حال صحبت کردن و لب باز کردن با هیچکسو ندارم. رغبت هیچ چیز برایم نمانده و واقعیتش نمیخواهم با کسی به درد دل بشینم.

نمیدونم، کم کم دارم دیونه میشم و شاید به سرم بزنه. باور کن حالم آنقدر گرفته س که دیگه آه در بساط ندارم.

تقصیر خودم بود. همه اش مقصر خودم بودم که به این وضع افتادم و حالا به اینجا رسیدم. به فکر آینده نبودم و گرنه به این روز نمی افتادم. بقیه در فکر آینده بودند. لااقل پس اندازی کردند، اندوخته ای بدست آوردند. فکر آخرت بودند. الان هم کاری به بیچاره هایی مثل من ندارند. باور کن نمیدونم چیکار کنم، نمیدونم تا مقصدی که حالا با این قطار میروم اصلاً پول بلیط دارم یا نه! با اینهمه بدبختی، اصلاً روحیه دیگه برایم نمانده.

بیاد رفیق صمد:

بقیه از صفحه ۱۱

«الدوز و کلاغ‌ها» و یک کتاب در باره مسائل تربیتی که مشکلات و مسائل معلمها را عیناً همانطور که برای یکایک ما اتفاق افتاده بود، بیان می‌کرد. زبان تند و تیز صمد و بی‌پروایی او در ابراز حقایقی که کم و بیش دردهای زندگی معلمین بود، مثل چراغ راهنمایی شد که امید و جرات را در معلمها بیدار کرد. وقتی کتاب صمد را در کلاس برای بچه‌ها خواندم طلسم عدم رابطه شکسته شد. یک نوع یگانگی بین بچه‌ها با هم، بین من و بچه‌ها بوجود آمد. این تأثیری بود که صمد در کل جامعه ما گذاشت. صمد یک عامل ارتباطی شد. وجود صمد باعث شد که بین مردم و ادیبانی که در قلب توده جا داشت، با آنها سرکار می‌رفت، با آنها در خانه می‌نشست و با آنها در خیابانی قدمی می‌زد. و این چنین است که یاد و خاطره صمد همیشه زنده می‌ماند.

نسیم خاکسار در سال ۱۳۲۲ در آبادان متولد شد. در دانشسرای تربیت معلم در اصفهان و همدان تحصیل کرد. و پس از آن تا اولین بازداشتش در سال ۱۳۴۶ برای چند سالی در روستاهای آبادان و بویر احمد آموزگار بود. او فعالیتهای ادبی اش را در داستانیسی از سال ۱۳۲۴ آغاز کرد. بعد از انقلاب مجبور به ترک وطن شد و در هلند اقامت گزید. نسیم خاکسار در تبعید ناخواسته نیز به فعالیتهای ادبی اش ادامه داد. او در زمینه‌های گوناگون: داستان نویسی، نمایشنامه، شعر و ترجمه، سفرنامه و نقد ادبی حدود ۳۶ جلد کتاب تاکنون چاپ شده است. مجموعه‌ای از داستانهای او به نام بقال خرزویل و نیز کتاب سفر تاجیکستان و آخرین رمانش به نام بادشماها و شلاقها به زبان هلندی درآمده است. از نمایشنامه‌های او هم مجموعه‌ای به نام «زیر سقف» به زبان هلندی ترجمه و انتشار یافته است.

**در انتخابات شرکت
تکبید و در صورت
اجبار با دادن رأی
سفید مخالفت خود را
با نظام جمهوری
اسلامی اعلام کنید!**

سالها معلمی کردن در این گوشه و آن گوشه خود بخود، عاطفه و شور و شعوری به صمد بخشیده بود که اگر هم نمی‌نوشت آن نیرو را در گفتگو کردن با بچه‌ها در کلاس، کتاب خواندن برای آنها، حتی برای مردم و کوچه و بازار و آدم‌های ساده روستای به کار می‌انداخت، کودکان جامعه ما بویژه در روستا و یا در مناطق پایین شهر در فقر وحشتناکی بسر می‌بردند. آدم در آن چنان غم و رنجی می‌بیند که دلش می‌خواهد هر طور که شده آنها را شاد و بیدار کند. من خود وقتی در روستا درس می‌دادم یکی از رنج‌های عمده و اصلیم خسته‌بودن و فرسوده‌بودن شاگردهایم بود. کار طاقت فرسای ماهیگیری، حصیربافی، هیزم جمع‌کنی، آب‌بندی و از همه بالاتر بی‌غذایی، رمق آن‌ها را می‌گرفت. آدمی در اینطور مواقع اگر نویسنده هم نباشد دلش می‌خواهد بندباز ماهر باشد تا آن‌ها را برای لحظاتی از محیط خسته‌کننده پیرامون شان بکند و شور و شوق و تحرک بندبازان را در جان‌شان سرریز کند. صمد به‌رنگی خیلی خوب و خیلی آگاهانه شروع کرد. کار او فی‌الواقع به مثابه انقلابی در ادبیات بود به نظر من وقتی به اهمیت صمد پی می‌بریم که آن سال‌ها را مرور کنیم. یعنی سالهایی که صمد شروع به کار کرد. بعد از سال ۳۲ یک دوره سکوت طولانی روشنفکران ما را در خود گرفته بود. در این دوره اختناق و دیکتاتوری، روشنفکران ما یا در پيله تنهایی خود سر فرو برده بودند یا زیر سلطه فرهنگ شکست و یاس پاکنده ای که ناشی از فرصت طلبی و اشتباه حزبی که تنها نیروی بظاهر فعال جامعه بود، دست و پایی می‌زدند. قصه‌ها و شعرهای این دوران را اگر ما نگاه کنیم، می‌بینیم همه فریادها و نرفت‌های نسلی است که گول خورده و عذاب دیده و دست آخر به هیچ رسیده است. اگر ابراز این دردها به چنین شکلی برای کسانی مجذوبیتی فراهم می‌کرد. یا کششی داشت، برای توده ستم دیده اصلاً نداشت.

مردمی که بیرون از حیطه روشنفکری، درون بیغوله‌ها، در کارگاه‌ها، در مزارع، در دل رنج و کار زندگی می‌کردند. زندگی آن اگر چه با رنج همراه بود اما هسته‌های مقاومت و پیکار را در خود داشت. اختناق موجود چندان اجازه‌ای به روشنفکران نمی‌داد که با زندگی توده‌ها در هم پیامبندند. اما بدبختی بزرگتر آن بود که روشنفکران نیز به چنین قیدی تسلیم شده بودند، یعنی باور کردن شکست و پذیرش آن. از سال ۴۱ به بعد بود که موج تازه‌ای برخاست. ادبیات قدم جلو گذاشت که حضور خود را با اعلام کند. پی در پی جنگ‌های ادبی در آمد. اما هنوز این فعالیتها پا را از دایره تنگ و محدود روشنفکری بیرون نمی‌گذاشت. در همین دوران بود که صمد راه دیگری را انتخاب کرد. آگاه و مصمم. در سال ۴۵ بود که من صمد را شناختم. آن موقع تاز از روستا به شهر منتقل شده بودم. تماس با بچه‌های فقیر شهر تعمدهای را در آدم بوجود می‌آورد که نسبت به سرنوشت آنها احساس مسئولیت کند. وقتی من در پیچ و تاب یافتن راهی بودم، صمد برایم نامه‌ای نوشت و همراه با آن دو کتابش را فرستاد.

معرفت هم ما بین ایرانیها نمانده. خیلی‌ها کاری را که سراغ دارند و آگاه از این مسئله هستند که مثلاً شما احتیاج به کار فوری داری به تو نمی‌گویند، سراغ غریبه می‌روند و پیشنهاد کار را به وی می‌دهند.

در واقع رفاقت هم از بین رفته. حالا هم مدتی ست مجبور شدم بخاطر شرایط بد مالی مدتی پیش رفقایم که هنوز صمیمیتی باقیمانده بمانم و پیش آنها زندگی بی‌امید و بی‌آینده را ادامه بدهم، حالا تا کی؟ نمیدانم. جا برای خواب ندارم. صاحب کارشان از این مسئله بی‌خبره. امیدوارم مسئله‌ای برایشان پیش نیاید. فعلاً آنها چند نفری در کارگاه جایی را برای زندگی کردن دارند. نمیدانم که چپی پیش می‌آید.

در هر صورت اگر کاری سراغ داشتی به من حتماً خبر بده میتوانی به نادر زنگ بزنی و سراغ مرا از وی بگیری که حتماً پیغامت را به من خواهد داد. تلفن دستی داره و هر وقت خواستی می‌توانی با او تماس بگیری.

نقی شماره تلفن دوستش نادر را به من داد و زمانیکه قطار به ایستگاه شین توکورساوا می‌رسید، ایستگاهی که وی در آنجا پیاده میشد هر دو دستهای یکدیگر را به گرمی فشردیم و به هم قول دادیم که تلفنی به زودی با هم تماس خواهیم گرفت. او در حالیکه به طرف درب قطار می‌رفت با گفتن مواظب خودت باش دستش را تکان داده و از من خداحافظی کرد!

زیر نویس:

#۱ اگر میانگین هزینه زندگی در فرانسه و با در آلمان را با ژاپن مقایسه کنیم بایستی گفت هزینه زندگی در ژاپن، با وجود قیمت‌های سرسام آور اجناس و مایحتاج عمومی، ۳ برابر هزینه زندگی در فرانسه و یا در آلمان میباشد و اگر قیمت رسمی ۵۰۰ ین را به مارک تبدیل کنیم معادل ۸ مارک خواهد بود و همانطور که گفتیم با توجه به ۳ برابر بودن هزینه زندگی در ژاپن در حقیقت ۵۰۰ ینی که در ساعت به نقی پیشنهاد شده است برابر با ۲۰۷۰ مارک خواهد شد.

#۲ کشتن و سوزاندن ایرانیها در ژاپن از اوایل سالهای ۹۰ تاکنون در چندین مورد توسط مسئولین و ماموران دولتی و پلیس ژاپن گزارش شده. در ماه مه ۱۹۹۴ جسد کارگر ساختمانی (جوان ۲۲ ساله ایرانی) در شهر Isawa در ایالت یاماناشی توسط ماموران دولتی ژاپن سوزانده شده بود و خاکستر وی را تحویل سفارت جمهوری اسلامی میدهند. مورد بعدی در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۹۴ اتفاق افتاد. علی ارژنگ مهران پور در حین عبور از خیابانهای توکیو توسط پلیس محل دستگیر میشود و بعد از چند ساعت ضرب و شتم پلیس منجر به مرگش میشود. این دو نمونه از جمله مواردی است که افشا شده‌اند و گرنه از این اتفاقات بی‌شمار است.

پای درد دل یک «زن»



زن دیگری گرفته و یا اینکه در خارج هم به کار خلاف مشغول است و ممکن است گیر بیفتد. نیمی از زندگیم را به انتظار گذراندیم و ظاهراً باید باقیش را هم به توهم بگذرانم.

زهره برایمان می‌گوید که در این مدت بیکار ننشسته است. دخترش ازدواج کرده و پسرش هم به خانه بخت رفته است.

پسر کوچکترم بدنبال پدر روانه شد، اما او هم سه سالی است که گرفتار زندگی در خارج شده و تا کنون ندیدمش. گهگاهی از او خبر می‌رسد و می‌گوید که پدرش قصد ماندن در خارج را ندارد. اما هیچکس نمی‌گوید که تکلیف من وقتی او برگردد چیست. پس از نه سال دوری آیا می‌خواهد با من زندگی کند یا اینکه امروز دست مرا می‌گیرد و از خانه بیرونم می‌کند. بچه‌هایش را با خون دل بزرگ کرده‌ام و امروز خوشبخت زندگی می‌کنند، اما نمی‌دانم که سر پیری تکلیف خودم چه خواهد شد.

یکی دیگر از دوستان که در کنار ما نشسته با تأسف سری تکان داد و از قوانین اسلامی حاکم بر ایران شکایت کرد. «زهره» به علامت تأیید سری تکان داد و اضافه کرد که این همه مشکل نیست.

دفعه اول که درخواست طلاق کردم، برادرم تهدیدم کرد. بار دوم، وقتی که شوهرم چند سال بود که مرا رها کرده بودم به دادگاه شکایت کردم و خواستم طلاق بگیرم. دخترم تازه شوهر کرده بود و سه ماه رابطه‌اش را با من قطع کرد که چرا می‌خواستم با طلاق آبرویش را جلوی خانواده شوهرش ببرم. مجبور شدم به او به دروغ بگویم که شکایتم را پس گرفته‌ام. الان هم بیش از یکسال است که از دادگاه حکم آمده که من می‌توانم طلاق بگیرم. اما از ترس اینکه بچه‌هایم ترکم کنند، جرأت نکرده‌ام آنرا رو کنم. بزرگترین مشکل این است که اینها فرهنگ عقب‌مانده خودشان را به بچه‌های ما تحمیل کرده‌اند.

به او که نگاه می‌کنم می‌دانم زنی است که قربانی فرهنگ عقب‌مانده مردسالارانه شده است. توهمات مذهبی نسبت به خانواده، هویت او را به عنوان یک زن از بین برده و در او جز یک مادر و یک همسر چیزی نمی‌بیند، تو گویی این انسان هیچ نیازی به دلخوشی در زندگی ندارد و تمام نیازهای عاطفی‌اش در مادر بودن خلاصه شده است. خودش هم می‌داند که درد کجاست و می‌داند که ما هم دردش را می‌فهمیم این است که برایمان می‌گوید که چند سال است شبها برای راهایی از فکر و غصه، به قرص خواب پناه می‌برد. یکی دیگر از شنوندگان برای اینکه جو سنگینی را که بر اطاق حکمفرما شده بشکند، از «زهره» می‌پرسد که چرا حالا که به خارج آمده پیش برادرش نمی‌ماند. با صدایی آمیخته با درد سخن می‌گوید.

درست است که حتی بچه‌هایم درد مرا نمی‌فهمند، اما من که نمی‌توانم به این راحتی از آنها دل بکنم. وقتی می‌خواستم از ایران بیایم بیرون می‌دیدم که چقدر از

در جمع دوستان بودم که با «زهره» آشنا شدم. تازه از ایران برای ملاقات برادرش آمده بود و وقتی فهمید من برای نشریات اپوزیسیون چپ مقاله می‌نویسم، با صمیمیتی سرشار سفره دل برایم گشود.

داستان زندگی من را بنویس تا همه بدانند در ایران به سر ما چه می‌گذرد.

زنی میانسال و دنیادیده بود این خواهر تا به امسال ناشناخته‌ام، که علی‌رغم ۴۵ سال زندگی در کنج خانه، سرد و گرم روزگار را چشیده بود و وقتی از دردهایش می‌گفت انگاری که دردهای همه زنان ایران را بازگو می‌کرد.

شوهرش پس از بیکار شدن به مشروب و تریاک روی آورده بود و در خانه به قمار با رفقاییش می‌پرداخت. «زهره» یکبار در آن زمان یعنی ده سال پیش سعی کرده بود از وی طلاق بگیرد، اما برادر بزرگتر خودش با یک شیشه بنزین و کبریت به سراغش آمده بود و قسم خورده بود که اگر طلاق بگیرد و باعث رسوایی فامیلشان شود، هم «زهره» و هم شوهرش را به آتش می‌کشد. این تهدید آتموقع «زهره» را از صرافت طلاق گرفتن انداخته بود. نه اینکه از به آتش کشیده شدن می‌ترسید، بلکه به این دلیل که برادرش با این ژست به او فرمانده بود که اگر طلاق بگیرد، آواره خواهد شد و یا حداقل اینکه از کمک خانواده پدریش باید قطع امید کند. برادرش می‌خواست که او بسوزد و بسازد و اگر هم اعتراضی می‌کرد، باید می‌دانست که در آتش دیگری خواهد سوخت.

اگر طلاق می‌گرفتم همه دار و ندارمان می‌رسید به شوهرم و من دیگر چه می‌توانستم بکنم بجز اینکه برگردم خانه پدری؟ اگر آنجا هم جایمان نمی‌دادند تا کی می‌خواستم سه تا بچه را با خودم به نیش بکشم. آهی می‌کشید و اضافه می‌کرد که تازه مدرکی هم ندارد که به پشتوانه آن کاری جور کند. «البته سواد دارم» و برای اینکه بدانم چقدر در فارسی تواناست، شعری هم از سروده‌های خودش برایم می‌خواند. هرچه می‌خواهم که رونوشت شعرش را برای چاپ به من بدهد نمی‌پذیرد و می‌گوید: «نه جانم! آنوقت همه می‌فهمند که من کیستم». بعد هم مثل اینکه تازه به صرافت افتاده باشد قسم می‌دهد که برایش اسم مستعار بگذارم تا هویت واقعی‌اش آشکار نشود. بعد از اینکه قول می‌دهم، صحبتش را ادامه می‌دهد.

میخوارگی و بدمستی‌های شوهرم ادامه داشت. توی خانه هر کثافت‌کاری‌ای می‌کرد. وقتی اعتراض می‌کردم، تهدید می‌کرد که از خانه بیرونم کند و سرم هوو بیاورد. این زندگی نکستی ادامه داشت تا اینکه در قمار دار و ندارش را باخت. برای اینکه گیر نیفتد ما را گذاشت و برای کار روانه خارج شد. از نه سال پیش که او ایران را ترک کرده تا کنون دیگر خودش را ندیده‌ام، هر از چندگاهی برایمان پولی می‌فرستد، اما نمی‌دانیم که این پول را چطور تهیه کرده است. مدام قول می‌دهد که به ایران برمی‌گردد اما اثری از او نیست. نمی‌دانم آیا

اینکه من بخواهم در اینجا بمانم هراس داشتند. مادرم هم اشک می‌ریخت و قسم می‌داد که پیشش برگردم و او را در سنن پیری تنها نگذارم. هر چند بارها با خودم فکر کرده بودم که اگر آیدم خارج من هم اینجا بمانم، اما وقتی اشکهای مادری را دیدم که چشمهایش را برای نان دادن ما پای صندلی آرایشگاه قربانی کرده بود، دلم طاق‌ت نیارود و به او قول دادم که سفرم طولانی نشود...

«زهره» به تقدیر و سرنوشت اعتقادی نداشت، اما می‌داند که همان بلایی سرش آمده است که سر مادرش آمده بود. سیستمی که در آن زن به عنوان یک موجود مستقل با احساسات و خواسته‌ها و تمایلات خاص خود پذیرفته نمی‌شود و چه بخواهد و چه نخواهد با عناوینی نظیر «مادر»، «همسر» و یا «دختر» هویت انسانی‌اش زیر گرفته می‌شود. این سیستم به ابزار حقوقی قانونگذاری بسنده نمی‌کند، بلکه برای تثبیت مردسالاری «ارزشهای فرهنگی» کاذبی بوجود می‌آورد که با توسل به آن از نزدیکان این انسان دربند دژخیمی می‌سازد که از عاطفه برایش زندان می‌سازند. برادری که برای حفظ ناموس و آبرو تهدید به قتل «خواهرش» می‌کند.

فرزندى که «مادرش» را به جرم اینکه نخواست عموى او در حسرت بازگشت شوهرش سپرى کند به هوسرانى متمم کرده، ترکش می‌کند. مادری که از «دخترش» می‌خواهد تا خود را قربانی این سیستم کند و لام تا کام صدایش در نیاید.

در مدت کوتاهی که با «زهره» آشنا شدم، بندهایی که به اسم فرهنگ و عاطفه به پای هر زن زنجیر شده است، برایم به خوبی آشکار شد. پس از آنکه «زهره» را به فرودگاه بدرقه کردم، به سرعت به خانه برگشتم تا تمام اندیشه‌هایم را در مورد زندگی این زن به روی کاغذ بیاورم. این سطور را هم برای کار کمونیستی نوشتم تا از طریق شما زندگی این «زن» را با خوانندگان و دست‌اندرکاران این نشریه در میان بگذارم و نیز بی‌رسم که آیا زمان آن نرسیده که به مبارزه با فرهنگ مردسالاری جای بیشتری در فعالیت‌هایمان بدهیم؟

شراره ایرانی

دعوت به سمینار

می شود با واحدهای محلی برگزارکننده سمینارها تماس بگیرند و یا از طریق شماره فکس ۰۰۴۶۳۱۷۷۹۲۵۷۱ روابط عمومی را مطلع سازند. توضیح اینکه در این سمینارها، ابتدا رفقای هیات اجرایی هر کدام حول یکی از موضوعات فوق نقطه نظرات خویش را ارائه خواهند کرد. سپس رفقا و دوستان شرکت کننده، در نقد این نظرات صحبت میکنند. نتایج این مباحثات در نشریه «تئوریک به پیش» و در بخش مباحثات اینترنت منتشر خواهد شد. از جمع بندی این مباحثات در تصحیح و تکمیل طرح برنامه پیشنهادی برای کنگره دوم و سایر مواضع سازمان استفاده خواهد شد.

مالمو سوم ژانویه ساعت ۷ بعد از ظهر دورتموند ششم ژانویه ساعت دو بعد از ظهر آمستردام هفتم ژانویه یوته بوری پانزدهم ژانویه ساعت شش بعد از ظهر استکهلم ۲۱ ژانویه

روابط عمومی فدائیان کمونیست
۲۰ آذر ماه ۱۳۷۸

سازمان فدائیان کمونیست در نظر دارد سمینارهایی را دربارهٔ ۱- تحولات بین المللی (پیامد تحولات سرمایه داری در سطح جهان) ۲- تحولات سرمایه داری در ایران (تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) چشم انداز مبارزه برای آزادی و برابری در ایران (بررسی روند مبارزه برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم در ایران و آلترناتیو منتج از این مبارزه) ۳- استراتژی اتحادهای طبقاتی در ایران امروز، برگزار کند.

در این سمینارها سه نفر از اعضای هیات اجرایی سازمان شرکت خواهند کرد. بدینوسیله از رفقای علاقه مند دعوت میکنیم با شرکت در این سمینارها و ارائه نقطه نظرات خود، به غنای بحثها یاری رسانند. این سمینارها از هفته اول ژانویه ۲۰۰۰ در شهرهای مالمو، یوته بوری، استکهلم، دورتموند، آمستردام و هانوفر برگزار خواهند شد. از آنجاییکه سمینارها بصورت غیرعلنی برگزار و شرکت کنندگان به این سمینارها دعوت می شوند، از دوستان و رفقاییکه دعوت نامه بدستشان نرسیده و مایل به شرکت در این سمینارها هستند، خواسته

نخست که در جهان دیدم
از شادی غریو برکشیدم:

« من ام، آه

آن معجزت نهایی
بر سیاره ی کوچک آب و گیاه!»

آن گاه که در جهان زیستم
از شگفتی بر خود تپیدم:

میراث خوار آن سفاهت ناباوران
که به گوش و به چشم می شنیدم و می دیدم!

چندان که در پیرامن خویشتن دیدم
به ناباوری گریه در گلو شکسته بودم:
بنگر چه درشتناک تیغ بر من آخته
آن که باور بی دریغ در او بسته بودم.

اکنون که سراچه ی اعجاز پس پشت می گذارم
به جز آه حسرتی با من نیست:

نبری غرقه ی خون
به سکوی باور بی یقین و
باریکه ی خونی که از بلندای یقین
جاری ست.

شعری تازه از احمد شاملو

بمناسبت قیام

آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۴

در روز بیست و یکم آذر ماه ۱۳۲۴ قیام خلق آذربایجان و کردستان علیه استبداد حاکم بر ایران به پیروزی رسید و برای اولین بار آزادی احزاب، حق رأی زنان، اقتدار انجمنهای ایالتی و ولایتی (شوراها) آزادی مطبوعات، اتحادیه ها و تشکلهای کارگری در بخشی از ایران به رسمیت شناخته شد که در سراسر منطقه بیسابقه بود و طی یکسال آنچنان اصلاحاتی در عرصه اقتصادی، فرهنگی و آزادیهای سیاسی به عمل آمد که حکومت مرکزی در هراس از گسترش آن به سایر نقاط ایران به فکر چاره افتاد. چراکه جنبش انقلابی در این دو منطقه خواستار گسترش دموکراسی و آزادیهای مدنی به سراسر ایران بود و بعنوان نقطه امید تمام آزادیخواهان ایران و منطقه بشمار میرفت و این با منافع تجار، اشراف و فئودالها که از طرف امپریالیسم آمریکا و انگلیس پشتیبانی میشدند و قدرت سیاسی آنها در دولت ارتجاعی وقت منجلی میشد، کاملاً منافات داشت. دوام و گسترش دموکراسی در آذربایجان و کردستان و سرایت آن به سراسر ایران و کشورهای همجوار، جبهه متحد ارتجاع را برآن داشت تا سرکوب قطعی این جنبش را در دستور قرار دهد.

بدین ترتیب بعد از یکسال جنبش دموکراتیک در آذربایجان و کردستان که آغازگر جنبش انقلابی و دموکراتیک در سراسر ایران بود، با یورش ارتش و دستجات مختلف اوباشان و چماق بدستان سرکوب شد و شکست این جنبشها تداوم دیکتاتوری، سرکوب و فقدان آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم در سراسر ایران را در پی داشت. بطوریکه بعد از گذشت پنجاه و اندی سال میشود گفت مفاد برنامه ۳۳ ماده ای پیشنهادی انجمنهای ایالتی و ولایتی آذربایجان و کردستان برای این دو منطقه و سراسر ایران هنوز از جمله خواسته های معوقه ای هستند که بعد از شکست این جنبش نیز هزاران نفر آزادیخواه و برابری طلب در سراسر ایران برای تحققش مبارزه کرده و جانباخته اند و این مبارزه هنوز هم ادامه دارد. با گرامیداشت خاطره جانباختگان قیام آذربایجان و کردستان، مبارزه برای سرنگونی ارتجاع حاکم و بدست آوردن آزادی و برابری را گسترش دهیم.

عناوین برخی از اطلاعیه ها و بیانیه های منتشره از

سوی اتحاد فدائیان کمونیست

فراخوان شرکت در تظاهرات اعتراضی در دفاع از جنبش دانشجویی و مردمی کوه باصطلاح «کمیته تحقیق شورای امنیت ملی» موش زائید!
بیدارگاه های جمهوری اسلامی حکم اعدام چهار تن از دستگیرشدگان قیام دانشجویی مردمی تبر را صادر کردند!
در تظاهرات توده های جوانان شیراز بیش از صد نفر دستگیر و عده ای زخمی شدند!
جاسوسان رژیم را شناسائی و آنها را رسوا کنید!
اخراج کارگران افغانی را محکوم میکنیم!
اخراجها را متوقف کنید!
اطلاعیه مشترک در دفاع از تجمع اعتراضی کارگران!
در فاصله انتشار نشریه، رفقای ما در ایران با پخش نشریه، اطلاعیه ها و طرح برنامه سازمان کوشش کردند تا مواضع سازمان را به کارگران، جوانان و توده های مردم معرفی کنند.

در خارج از کشور نیز از طریق مصاحبه ها، شرکت در سمینارها و برگزاری آکسیونهای مشترک و یا شرکت در فراخوانهای سایر نیروها در افشای جمهوری اسلامی و در دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان به وظیفه انقلابی خود عمل کردند.

آدرس تماس با مسؤول بخش بین المللی و

خارج کشور فدائیان کمونیست از طریق اینترنت

khosro@fedayi.org

جشن سرمایه داری برهم خورد!



ف بیانی

به همدیگر در یک پوسه تولیدی مشترک است که راه را برای همکاریها و اتحادهای سراسری آنها می‌گشاید. هرچند که در درازمدت تنها راه نجات جهان چپاول سرمایه‌داران برهم‌ریزی این نظم پوسیده و ضدانسانی است، اما در مقطع کنونی وظیفه کارگران جهان است که با هرگونه سوءاستفاده شرکت‌های فراملیتی و کشورهای امپریالیستی از جهانی شدن سرمایه مبارزه کنند. اعتراضات شدید در سیاتل نشان داد که مردم نتیجه واقعی چپاول سرمایه‌داران تحت عنوان (Globalization) گلوبالیزاسیون یا موندیالیزاسیون (جهانی شدن) را بخوبی می‌بینند و حس می‌کنند و در مقابله با آن بپا می‌خیزند.

موانع استفاده از مواد شیمیایی خطرناک Toxic Substances در کامپیوترها بر اروپا فشار بیاورد. این مواد هم برای محیط زیست و هم برای انسانهایی که مستقیماً در تماس با آن هستند خطرناک است. هدف تظاهرکنندگان در سیاتل مانع شدن از اینگونه سوءاستفاده شرکت‌های فراملیتی در جهت ویران کردن محیط زیست و توسعه فقر بیشتر در کشورهای به اصطلاح جهان سوم بود. پروسه جهانی شدن برای سرمایه‌داری توسعه و گسترش هر چه بیشتر آن است، اما برای کارگران رسالت تاریخی سرمایه‌داری نزدیکتر کردن طبقه کارگر جهان

روز سوم دسامبر جلسه سازمان تجارت جهانی WTO در Seattle آمریکا آغاز گردید، اما این جلسه برخلاف تصور برگزارکنندگان و ۱۳۵ کشور شرکت‌کننده با اعتراض شدید کارگران و دیگر اقشار مردم در آمریکا و دیگر نقاط جهان روبرو شد. آرامش کاذب سرمایه‌داران علی‌رغم تدابیر شدید امنیتی و پلیسی در قلب امپریالیسم جهانی به ناگهان درهم ریخت. شدت اعتراضات به حدی بود که سخترانی کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل و خانم مادالین آلبرایت وزیر امور خارجه آمریکا لغو شد و جلسه با سه ساعت تأخیر آغاز بکار کرد. وزیر بازرگانی کلمبیا توسط تظاهرکنندگان مجروح شد. شلیک پلیس به تظاهرکنندگان، زخمی شدن و دستگیری معترضان به سرعت جهان سرمایه‌داری را برآشفته. در لندن و لوس‌آنجلس ده‌هزار کارگر در اعتراض دست از کار کشیدند.

WTO (World Trade Organization) سازمان بازرگانی جهانی در سال ۱۹۹۵ در اصل به جای قرارداد (General Agreement of Tariffs and Trade) تشکیل گردید. از اهداف این سازمان بوجود آوردن فضای مناسب برای تجارت جهانی است. سازمان تجارت جهانی برای برداشتن موانع در راه تجارت آزاد جهانی تلاش می‌کند. این سازمان اگرچه مستقیماً جزئی از سازمان ملل محسوب نمی‌گردد ولی در موارد زیادی همکاریهای نزدیکی با سازمان ملل دارد. سازمان بازرگانی جهانی که برای قانونمند کردن قوانین بازرگانی جهانی عمل می‌کند، در اصل بدلیل کنترل کامل کشورهای بزرگ صنعتی و شرکت‌های بزرگ و فراملیتی در جهت برداشتن موانع در سر راه این شرکتها عمل می‌کند، یعنی در واقع برای تسلط کامل آمریکا، اروپا و ژاپن بر تمامی بازار جهانی و تقسیم این بازار بین این سه قدرت تلاش می‌کند.

بطور مثال می‌توان اشاره کرد که از ۱۰۰ شرکت بزرگ جهان تنها شرکت متعلق به کشورهای خارج از یعنی آمریکا ژاپن، انگلیس، ۷ کشورهای معروف به کانادا، فرانسه، آلمان و ایتالیا هستند. درآمد سرانه خالص GNP این کشورها در سال ۹۷ بالغ بر ۲۰ تریلیون دلار بود که معادل ۶۶ درآمد سرانه خالص کل جهان است در حالیکه این کشورها تنها ۱۱٫۸ درصد از جمعیت جهان را دارا هستند. صادرات این کشورها در سال ۹۷ بالغ بر ۵ تریلیون دلار بود. پس مشخص است که قانونمند کردن قوانین بازرگانی جهان تنها در راه اهداف کدام کشورها و کدامین شرکتهاست. شرکت‌های فراملیتی با فشار بر WTO قوانینی را به تصویب می‌رسانند که موانع محیط زیست را بطور مثال از سر راه آنها بر دارد و بازار را چنان در اختیار آنها بگذارد که هر گونه رقابت سالم را از بین ببرد. در جلسه اخیر هئیت آمریکائی در جهت پیشبرد خواسته مجمع الکترونیک آمریکا (American Electronics Association) که شرکت عظیم Microsoft نیز یکی از اعضای آن است برای لغو

در راه کنگره دوم

رفقا! برای تدارک کنگره دوم، که بدلیل ناکافی بودن مباحث زمان آن تمدید شده است، ضرورت دارد نظرات و پیشنهادات اصلاحی خود را در اسرع وقت (حداکثر تا اوایل بهمن ماه) به کمیسیون مربوطه ارسال نمایید. از آنجائیکه کنگره نه جای بحث و جدل، بلکه محل تصمیم‌گیری است، لذا ضرورت دارد در سمینارهایی که از اوایل ژانویه برگزار می‌گردد شرکت نمایید. توصیه می‌کنیم در محل زندگی خود با ترتیب دادن نشستها و سمینارهایی هر چند محدود و با دعوت از صاحب‌نظران مباحثی از برنامه، اساسنامه و یا موارد لازم دیگر را به بحث و نظرخواهی بگذارید و با مطالعه و آگاهی بیشتری تصمیم بگیرید. در عین حال مقالات و نظرات موافق و مخالف را جهت انتشار در نشریه «به پیش» ارسال دارید. کمیسیون تدوین طرح برنامه و اساسنامه



الو اکبرآقا! من خاتمی هستم.
- چی فرمودید، خاتمی!

بلی

یعنی آقای رئیس جمهور؟

- لابد گفتگوی تمدنها را شنیده‌ای که در سراسر جهان طرفدار پیدا کرده؟

- ولی قربان ما چه به گفتگوی تمدنها؟

- اصلاً گفتگوهای تمدنها را فراموش کن! آقا این همقطاران شما چرا دست از سر ما بر نمی‌دارند؟

- کدام همقطاران؟

- آنهایی که هم ما را قبول دارند و هم ندارند.

- قربان ما چنین همقطارانی نداریم، شما که خودت معقول و منقول خوانده‌ای مگر همچو چیزی می‌شود؟

- خودت را نزن به اون راه، آخر انصاف هم خوب چیزیت، یک عده می‌گویند که مردم به من رای

ندادند بلکه می‌خواستند به طرف مقابل نه بگویند، اولاً که خوب مگر در مملکت ینگه دنیا وقتی مردم به

یکی رای میدهند معنایش این نیست که به آن دیگری «نه» گفته‌اند وانگهی اقلاً یک نظر کارشناسانه بدهند

که ببینم چطور اینها از راه دور نظر باطنی همه مردم را خواندند و سوم اگر مردم به ما رای ندادند چرا از

من بخت برگشته می‌خواهید که به وعده‌هایم عمل کنم، تازه اگر می‌توانستم عمل کنم که وعده نمی‌دادم. چرا

اینقدر تحریک می‌کنید؟ توسعه سیاسی به صبر و شکیبایی نیاز دارد جانم!

اطلاعیه دفتر

سیاسی اکبرآقا!

از آنجاییکه کمک گرفتن از همه سازمانها و نهادها و

دولتها و ابرقدرتها جهان بجز کشورهای اسلامی و عراق برای بنده امکان‌پذیر است، لذا تصمیم گرفتم

برای تهیه طنز با نشریه الکترونیکی اصغرآقا که سردبیر آن اخیراً توسط رادیو اسرائیل استخدام شده

است، همکاری کنم.

واسه همین از صفحه جدید اینترنت اتحاد فدائیان کمونیست یک خط الکترونیکی به صفحه هادی ۲۰۰۰

کشیده‌ام. هرکس که علیه من اطلاعیه بدهد و مرا به همکاری با اسرائیل متهم کند، و یا در اطلاعیه‌هایش

بنویسد که اسرائیل صهیونیست است، معلوم می‌شود که خودش مزدور جمهوری اسلامی و یا راسیستهای

آنتی‌سمیتیست است.

برای رف هرگونه سوءتفاهم هم توضیح بدهم که کمک گرفتن یا نگرفتن بنده از سازمان جاسوسی اسرائیل

یعنی موساد مسأله‌ایست که فقط به خودم مربوط است و بنده ابداً مجبور نیستم به کسی حساب پس بدهم. مگه

این مسعود رجوی که اینهمه از صدام تکریتی کمک

گرفت کسی بهش گفت بالا چشت ابرو که حالا همه به من گیر می‌دن. به همه سازمانهای اپوزیسیون توصیه می‌کنم بجای آجر کردن نون بنده، بروند و از یکی از دولت‌های مدرن کارگری در اروپا، ژاپن و یا امریکا و یا از کلیسای کاتولیک کمک بگیرند تا با این کمکها بتوانند مبارزه با مذهب و ناسیونالیسم را جدی‌تر دنبال کنند.

به صفحه اکبرآقا!

مطالب زیر عیناً از خطبه‌های نماز جمعه اورمیّه و تبریز ترجمه شده و برای اکبرآقا فرستاده می‌شود. باشد تا خوانندگان نشریه با افکار بلند و اطلاعات وسیع دو تن از فلاسفه معاصر کشور پهناورمان ایران بیشتر آشنا شوند.

روز جمعه سوم سپتامبر -

ملاحسنی امام جمعه اورمیّه،

در نماز جمعه این شهر خطاب به سرمایه‌داران چنین گفت: «من باین سرمایه‌داران و تجار محترم اخطار می‌کنم که خمس و ذکات خود را بموقع بدهید و گرنه فردا که مردید و رفتید زیر خاک، زندهایان می‌روند شوهر می‌کنند و مال و دارائی باقیمانده از شما را می‌خورند و شما در داخل قبر به دل‌پیچه می‌افتید!! (قالاسوز، یانا یانا)

ملکوتی امام جمعه تبریز،

خطاب به نمازگزاران

«نقل است که وقتی امام حسین با ۷۲ تن از یاران خود، در صحرائی کربلا به محاصره لشکریان یزید افتاد، اطرافیان او به وی توصیه کردند که: یا امام! یزید، شمر را به خاطر تو فرستاده و گرنه با ما کاری ندارد، بهتر است شما شبانه خیمه‌گاه را ترک نمایید، آنگاه تیر آنها به سنگ می‌خورد و ما را ول می‌کنند. و ما بعد از پراکنده شدن، دوباره جمع می‌شویم و تو را پیدا می‌کنیم و سر موقع حساب یزید را می‌رسیم. بعد ملکوتی ادامه می‌دهد: مردم! می‌دانید امام چه جوابی دادند!

امام فرمودند، آقا مگر من بنی‌صدرم که چادر سرم کنم و از میدان فرار کنم!

آدرس جدید
اتحاد فدائیان کمونیست
در اینترنت
www.fedaianonline.com

معما

با عرض سلام لطفاً اگر توانستی این معما را برایم حل کن و گرنه از خوانندگان محترم نشریه می‌خواهم یک جواب قانع کننده بمن بدهند.

موضوع از این قرار است که: چند روز قبل از دوستی پرسیدم که فلانی پیدایت نیست، مملکت را آشوب برداشته، نه توی تظاهرات پیدایت می‌شود نه مثل سابق در مجامع ادبی و سیاسی فعال هستی بگو ببینم چی شده چه بلائی بسرت آمده؟ جواب می‌دهد: واله کار می‌کنم گرفتارم. می‌پرسم مگر آنهایی که کار می‌کنند توی مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌شان شرکت نمی‌کنند نسبت به نقض حقوق بشر، زندان، شکنجه و آزار و اذیت مردم بی‌تفاوت می‌شوند؟ جواب می‌دهد: من که وقت نمی‌کنم.

به دوست دیگری می‌رسم، می‌پرسم فلانی! دیدی در نشریه فلان در باره جنبش دانشجویی چی نوشته بودند؟ می‌گوید: بجان تو مدت‌هاست یک کلمه نخوانده‌ام اصلاً نمی‌دانم در دنیا چی می‌گذرد.

می‌پرسم آخر چرا؟ نکند تو هم مثل فلانی کار گیر آوردی؟ جواب می‌دهد نه بابا، بیکار بیکارم اگر کار داشتم که قضیه حل بود!

راستش من نمی‌دانم حرف آن دوست شاغل را باور کنم یا این دوست بیکار را؟

جواب: هیچ چی منتظر باش تا آن دوست شاغل بیکار بشود و این دوست بیکار کار گیرش بیاید، آنوقت نتیجه‌اش را خودت می‌بینی!!!

خالی از شوخی!!

برخی از رفقا انتقاد کرده بودند که چرا در یکی از طنزهای شماره قبل از واژه «جاکش» استفاده شده بود و بیان کرده بودند که این واژه در شأن یک نشریه سیاسی نیست.

به این رفقا باید توضیح داد که اگرچه اشاعه لمپنیسم و فرهنگ مردسالارانه «چاله میدان» به هیچ‌وجه استراتژی ادبی نشریه کار کمونیستی نبوده و نیست، اما در عین حال تحریریه خیال ندارد خود را به ادبیات لفظ‌قلمی که برای عامه مردم غیرقابل فهم است، محدود کند.

ما واژه «جاکش» را نه به قصد توهین شخصی بلکه دقیقاً به همان منظوری که رفیق سعید یوسف چندی پیش در نشریه آرش در مقاله «آیا یک جاکش هم می‌تواند عضو کلون شود؟» آترا به کار گرفته بود، استفاده کردیم.

زمانی به شاملو انتقاد کردند که چرا در توصیف رضا پهلوی از لفظ «مشنگ» استفاده کرده‌است. او هم جواب داد اگر شما در فرهنگ و ادبیات فارسی برای کسی که نضمیده تاج و تختش در یک انقلاب مردمی از دست رفته است و امروز در خارج کشور تاجگذاری می‌کند و به خود لقب پادشاه می‌دهد، نامی مناسب‌تر از مشنگ می‌دانید، بگویید تا ما هم یاد بگیریم.

در باره واژه «جاکش» هم وضع به همین قرار است. اگر شما برای کسی که از بلایی که بر سر یک ملت می‌آید، برای کلاه خودش نمذ تهیه می‌کند، و شواهد عینی دست داشتن همه جناح‌های رژیم در سرکوب مبارزات انقلابی مردم را انکار می‌کند تا منافع شخصی و فردی خود را تأمین کند، و قصد دارد نان خود را در خون هزاران مبارز راه آزادی بزند، واژهای رساتر از «جاکش» می‌شناسید، بگویید تا ما هم یاد بگیریم.

پرسش و پاسخ

بقیه از صفحه آخر

ضروریست که در زمان مورد اشاره رفقا احزاب دیگری هم در ترکیب شوراهای و اداره امور مشارکت داشتند. ویا در جای دیگر این قطعنامه در مورد علل اساسی شکست شوروی از جمله اینگونه استدلال میکنند که «...طبقه کارگر روسیه که قدرت را بدست گرفت و از طریق شوراهای به اعمال حاکمیت و اعمال اراده و اقتدار طبقاتی خویش پرداخت، از همان نخستین سال انقلاب با خطر رشد بوروکراتیسم در شوراهای که تهدید کننده حاکمیت طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا بود، روبرو گردید. خصوصیت بارز دولت پرولتری در آن است که توده‌های وسیع کارگر مستقیماً به اعمال حاکمیت میپردازند، اما معضلی که دولت پرولتری شوروی با آن روبرو گردید، عدم مشارکت توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش در شوراهای و اداره امور کشور بود، علت این امر هم عقب‌ماندگی جامعه و تفوق خرده‌بورژوازی...» ذکر میگردد.

اولاً این استدلال متناقض است. چرا که کسی که معتقد باشد علت شکست شوروی از همان ابتدا عقب‌ماندگی جامعه و تفوق خرده‌بورژوازی و عدم مشارکت توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش در شوراهای بوده، نمیتواند در عین حال و در همان زمان مدعی شود که «طبقه کارگر روسیه قدرت را بدست گرفت و از طریق شوراهای به اعمال حاکمیت پرداخت» مگر اینکه همانند صاحب‌نظرانیکه از اول انقلاب اکتبر را زودرس میبندارند، انقلاب اکتبر را توطئه‌ای از سوی حزب بلشویک برای بدست گرفتن قدرت ارزیابی کنند. از آن گذشته چنین نظریه‌پردازی اکنون نیز با دیدن تفوق نسبی خرده‌بورژوازی در جوامع پیشرفته اروپائی، در نهایت ناگزیر از رد انقلاب است و همچون سوسیال دموکراسی طالب رفرم و پیشرفت تدریجی خواهد بود. چون نه تنها در روسیه آن زمان، بلکه بعد از هشتاد سال هنوز نمیتوان ثابت کرد که در اروپای کنونی هم خرده‌بورژوازی بلحاظ عددی تفوق نسبی خود را حفظ نکرده است. بگذریم از اینکه قطعنامه خود اطلاعات دقیقی از روند تحولات دهه بیست شوروی ندارد، چرا که اولاً در فاصله ۱۹۲۲ تا ۳۰ به نحو بیسابقه و کم‌نظیری اقتشار وسیع کارگران در شوراهای شرکت داشتند. دوماً همین شوراهای قوانینی وضع کرده بودند که از انتخاب شدن اقتشار بویژه مرفه خرده‌بورژوازی ممانعت بعمل میآورد، نظیر اشخاصی که از راه سود و درآمد غیر از حاصل کار امرار معاش بکنند. مانند بهره، ملک، سود تجاری واسطه‌گری و راهبی و غیره. درثانی اگر از انقلاب و مبارزه طبقاتی و روند عینی سیر آن تصویری علمی و واقعی داشته باشیم بویژه در اوایل پیروزی خارج از معیارهای حقوقی، اقتشار مرفه جامعه از ارگانهای اقتدار طبقاتی یا کنار گذاشته میشوند و یا خود از شرکت در آنها فاصله میگیرند.

یا در پائین همین پاراگراف بعنوان یک عامل منفی گفته میشود که «نتیجاً نیروی اصلی و فعال شوراهای را عمدتاً بخش پیشرو طبقه کارگر و اعضای حزب بلشویک تشکیل میدادند و این ضعف از یکسو خطر بوروکراتیزه شدن شوراهای و تمایل اعضای آنها را به پارلمان‌نشینی تشدید کرد و از سوی دیگر خطر درآمیزی حزب و دولت و قرار گرفتن حزب بجای طبقه را افزایش داد.»

خوب، اولاً که کارگران هر کارخانه بطور طبیعی و منطقی

آن کارگرانی را به نمایندگی از طرف خود برای ارگانهای صنفی و سیاسی اعم از شورا و غیره انتخاب میکنند که در عمل و در جریان مبارزه بهتر از بقیه از منافع طبقاتی آنها دفاع کنند و اینها هم نه کارگران پیرو و عقب‌مانده که عموماً کارگران پیشرو هستند که میتوانند عضو حزب باشند و یا بصورت منفرد کاندید شوند و با این حساب رفقا این را میبایست به حساب جنبه‌های مثبت شوراهای می‌گذاشتند نه منفی! بنابراین اگر این استدلالشان سهوی نبوده باشد بکلی غلط و غیرمنطقی است و نمیتواند دلیلی بر شکست انقلاب اکتبر بوده باشد. اگر رفقا ادعا میکردند که «بدلیل عقب‌ماندگی جامعه کارگران عقب‌مانده در شوراهای انتخاب شده بودند» شاید دلیل خوبی برای کسانی میبود که هیچ اطلاعی از روند انقلاب اکتبر نداشتند، البته در این صورت ادعای نویسندگان قطعنامه در مورد اینکه «طبقه کارگر قدرت را در دست گرفت و از طریق شوراهای به اعمال حاکمیت و اقتدار خود پرداخت» غلط از آب در میآید. اما نتیجه دیگری که از همین استدلال در همان قطعنامه گرفته شده «خطر درآمیزی حزب و دولت...» است.

البته تأثیر قدرت تبلیغی بورژوازی جهانی در مورد «خطر درآمیزی حزب و طبقه و یا نشستن حزب بجای طبقه، دولت ایدئولوژیک» و غیره برای برخی از ما قابل درک است ولی حالا که دیگر پته اینگونه تئوری‌بافیها روی آب افتاده است، چرا باید بدون تشریح و توضیح و ارائه درک و معانی آن از طرفی ما تکرار شود؟ چیز دیگری برای استدلال نظرآتمان نداریم؟ این خارج کشور اگر هزار و یک عیب و ایراد برای ما که در جوامع دیکتاتورزده و بدون حزب و تشکل مبارزه و فعالیت کرده‌ایم در بر دارد، اقلاً این محاسن را در بر دارد که ببینیم احزاب چگونه و برای چه تشکیل میشوند و مبارزه میکنند. در همین کشورهای اروپائی که من و شما در آن کار و زندگی و مبارزه میکنیم وقتی حزبی به پیروزی میرسد حزب در قدرت تمام دفتر دستک خود را جمع میکند و قدرت را به نمایندگان آن حزب که طبیعتاً در پارلمان نیز حائز اکثریتند تحویل میدهد. آن حزب هم برای پیاده کردن برنامه خود از طرف مردم باصطلاح انتخاب میشود و قدرت دولتی را برای اجرای برنامه‌هایش بدون رودربایستی بکار میگیرد. وگرنه تشکیل حزب چه مضمومی در بر دارد؟ البته راست است که اینها جوامع بورژوازیست و احزاب بورژوازی برای خام کردن مردم، محروم کردن طبقه کارگر از حزب رزمنده خود و دور کردن آن از قدرت سیاسی هزار و یک داستان سرهم‌بندی کرده و خواهند کرد. در هر حال اینها رویه احزاب بورژوازیست و قرار نیست که احزاب کمونیست آنرا الگو قراردهند! اما فرض کنیم بجای یک کارگر ساده، مطلب رفقا را بخوانیم و در خیابان یقه آنها را بگیریم و بپرسیم: رفقای عزیز! اگر شما روزی موفق شدید یک حزب حقیقتاً کمونیستی و کارگری و مورداستمداد کارگران نظیر حزب بلشویک روسیه را ایجاد کردید که اتفاقاً این نفوذ به حدی رسید که با طبقه در آمیختید (صد البته نه از دید رفقا که این درآمیزی را نقطه منفی برای حزب تلقی میکنند بلکه بعنوان نقطه قدرت حزب) و بعد هم انقلابی رخ داد و شما پیروز شدید، کارگران که پیشروترین آنها و رزمنده‌ترین آنها بطور طبیعی کادرها و رهبران حزبشان هم هستند بنا به اعتماد کارگران انتخاب و در رهبری شوراهای اکثریت را از آن حزب خود، یعنی حزب شما کردند و باز هم همین اکثریت به مبارزترین و آگاهترین و قابل‌اعتمادترین آنها رای دادند تا وظایف محوله را انجام دهند، آنوقت شما چکار میکنید؟ به کارگران و جامعه

میگوئید چون «خطر ادغام حزب و دولت» شوراهای را تحدید میکند ما میرویم و در حوزه علمیه مینشینیم و به تعلیم و تربیت میپردازیم؟ و یا حزب که در انتخابات شوراهای اکثریت را از آن خود کرده است زیر بار مسئولیت اجرای برنامه‌های خود خواهد رفت؟ اینها سوالاتیست که نمایندگان روشنفکران و تئوریسین های بورژوا و خرده‌بورژوا که یک چنین مقولاتی را بار جماعت میکنند هرگز حاضر به جواب دادن به آنها نیستند. اما برآستی برما چه رفته است؟

جایگزینی «حکومت شورائی»

بجای «جمهوری دموکراتیک خلق»

یکی دیگر از مصوبات رفقا برداشتن «جمهوری دموکراتیک خلق» از برنامه و جایگزینی آن با «حکومت شورائیست». این اقدام که به مثابه یک گام مثبت و ارزنده در برخورد به انحرافات برنامه‌های جنبش چپ کمونیستی علی‌العموم و سازمان اقلیت علی‌الخصوص محسوب میگردد، حقیقتاً یک گام به پیش است. اما فقط یک گام! چرا که تنها به تعویض نام اکتفا شده بدون اینکه مضمون برنامه نقد و اصلاح شود. یا رفقای پیشنهاد دهنده قطعنامه، هنوز نظرات خود را پخته نکرده‌اند و یا اقلیت کنفرانس مانع از آن شده است تا اکثریت از تعویض فقط نام فراتر رود. در صورتیکه ابهامی که رفقای پیشنهاد دهنده قطعنامه از آن صحبت کرده برداشتن جمهوری دموکراتیک خلق را خواستار شده اند در مضمون برنامه نهفته است و با جایگزینی حکومت شورائی بجای جمهوری دموکراتیک خلق نه تنها این ابهام و سردرگمی از میان نمیرود بلکه بیشتر هم میشود. «حکومت شورائی» آنهم از نوع «پرولتری» اش که رفقا بر آن تأکید دارند، و تمام ارگانهای دولتی بورژوازی را هم «درهم میشکند» لابد سرمایه‌دارها هم یا فرار میکنند و یا تسلیم میشوند، نمیتواند در برنامه عمل خود و در برنامه تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از حد برنامه رفرم واز چهارچوب تحولات بورژوازی فراتر نرود. برنامه رفقا ادعا میکند که این دولت نوع پرولتری سوسیالیسم نیست! پس چیست؟ معلوم نیست. نه این است و نه آن! و یا یک چیزی بین جمهوری بورژوازی و پرولتری است! جمهوری دموکراتیک خلق که هر تعبیری از آن میتوان کرد بجز سوسیالیسم بیشتر زیننده چنین مضمونی است تا حکومت شورائی. در قامت جمهوری دموکراتیک خلق هم برنامه دچار تناقض است در عمل و تاکتیک روزمره بویژه اگر جنبش توده‌ای شود نظیر قیام بهمن، عوامل عینی متعددی باعث میشود تا فعالین آن ندانند که طرف طبقه کارگر را بگیرند یا جبهه‌ای که بورژوازی بنام جبهه آزادی و دموکراسی پیش رو خواهد گذاشت، برنامه‌ای است که بخش اعظم آن در یک جمهوری بورژوازی قابل تحقق است، در جمهوری اسلامی هم به همین. چنانکه برنامه جناحهای درون رژیم را بدقت مطالعه کنیم بجز سرنگونی رژیم و درهم شکستن ماشین دولتی، همین مفاد در مورد مسائل رفاهی، حقوق مدنی، اقتصادی و ملی کردنها و غیره وجود دارد و دارند با چنگ و دندان برایش مبارزه میکنند. اپوزیسیون استحاله طلب پیشکش.

پس این ابهام ناگزیر یا باید بنفع سوسیالیسم بشکند، یعنی به کارگران و مردم بگوید که حکومت شورائی چه وجه تمایزی در رابطه با آزادی، مالکیت خصوصی بورژوازی، ملیتها، حقوق صنفی و سیاسی و غیره با دیگر برنامه‌ها دارد که نیاز به سرنگونی و درهم‌شکستن ماشین دولتی را ایجاد میکند، و یا بنفع مطالبات صرفاً بورژوازی، آنهم بدون ابهام و التقاط. و گرنه چیزی که دیگران بدون سرنگونی و درهم شکستن وعده میدهند و برایش مبارزه

توضیح مختصر درباره مقاله ((تعمقی در دستگیری اوجالان))

دارد، ارائه نداده‌اند و در این مورد خودم و تشکیلاتی که بآن وابسته هستم را تافته‌ای جدابافته ندانسته‌ام. این توضیحات از اینرو ضروری بود تا هم خوانندگانیکه اصل مقاله مرا خوانده‌اند از اشتباه بدر آیند و هم نویسنده با مطالعه مقاله از اشتباه برداشت و یا دریافت خود بدرآید. بنظر من تیزیابی و برخورد مسئولانه و نقد نظرگاه‌ها یکی از راه‌های رشد و تکامل فکری جنبش محسوب میشود، اما درست این است که نقدمان بر پایه فاکت‌های روشن، مسلم، قابل اثبات و قابل مراجعه استوار باشد. در غیراینصورت از نقدمان نتیجه مثبت نمیگیریم، به اشتباه برداشت از نظرات نویسنده واغتشاش فکری خوانندگان دامن میزنیم و ممکن است به اعتبار و حیثیت خود و دیگران لطمه وارد سازیم.

۲۰ آذرماه ۱۳۷۸
یدی

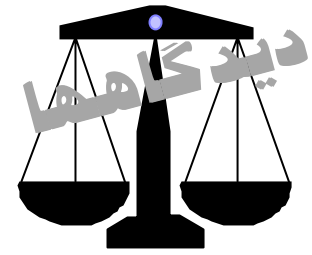
در مقاله من چهار محور بررسی شده است. اول ریاکاری بورژوازی جهانی در برخورد به مسائل مختلف از این دست است. نظیر تفاوت برخورد با مشکل آلبانیایی تبارهای کوسوو و مسئله کرد در کردستان ترکیه و قبح عمل آدم‌ربائی که در مورد اوجالان مرتکب شدند. دوم تغییراتی است که در ساختار تشکیلاتی و مبارزاتی خلق کرد نمایان است. استقبال توده‌های بویژه جوانان از حزب کارگران کرد ترکیه نشان از ضعیفتر شدن تبعیت‌های عشیره‌ای در میان مردم کرد بویژه جوانان دارد. سوم اینکه خواست رفع ستم ملی در کردستان با مطالبات اقتصادی و مبارزات سیاسی مترتب بر آن گره خورده و خلاصی از آن بیش از پیش به نتیجه مبارزه طبقاتی ربط پیدا کرده است. و چهارم اینکه اپوزیسیون ایران از جمله چپ مترقی و جریان‌های کمونیستی اطلاعات و تحلیل منسجمی از آنچه که در این منطقه گذشته و میگذرد و در سرنوشت مبارزه در ایران تاثیر مستقیم

در شماره گذشته نشریه، در «نقد» نوشته من تحت عنوان «تعمقی در دستگیری اوجالان» مطلبی از رفیق شاهومیان تحت عنوان «تعمقی در تعمق» بقصد نقد مقاله مزبور بچاپ رسیده بود که متأسفانه از این «نقد» چنین برداشت میشود که قصد من در آن مقاله بررسی ماهیت حزب کارگران کردستان ترکیه بوده است. درحالیکه در مقاله من یک کلمه در باره ماهیت حزب کارگران کردستان ترکیه، مارکسیستی، غیرمارکسیستی، ملی و یا غیرملی بودن آن صحبتی بمیان نیامده است. گفتن اینکه حزب کارگران کرد ترکیه بنام سوسیالیسم، کارگر و با پرچمی که روی آن داس و چکش نقش بسته در ترکیه آغاز به فعالیت کرد و یا میکند، (و این واقعیتی است مسلم) ذکر این واقعیت دلیل بر مارکسیت و کمونیست دانستن آن نمیشود، همانطور که مبارزه یک مارکسیست و حزب کمونیست برای رفع ظلم و ستم، از جمله ستم ملی دال بر ناسیونالیست بودن او نیست.

میکنند و به زندان میروند، جذابیت بیشتری خواهد داشت. این درد البته ریشه‌دار است. بیجهت نیست که وقتی آقای خاتمی بر سر کار میاید بخشی آچمز میشوند؛ کرباسچی با شعار آزادی به زندان میافتد، عده‌ای عنان از دست میدهند؛ نوری میرود زندان به همچنین. چرا که وقتی امثال منتظری، کرباسچی و نوری میتوانند پشت همان شعارها سنگر بگیرند و برایش زندان بروند و محدودیت بکشند، پس دیگر برای یک مبارز مدعی آزادی و سوسیالیسم که دلیل «عدم رشد طبقه کارگر و مبارزه بخشی از بورژوازی برای آزادی و...» سوسیالیسم را به بعد موکول کرده چه چیزی برای تبلیغ و ترویج باقی میماند؟ ناگزیر است فعلاً تحت عنوان تاکتیک از آنها دفاع کند. اگر هم دفاع نکند باز هم دچار تناقض است. صد البته که بحث برسر این نیست که از رفم نباید دفاع کرد. نه! ما معتقدیم که از کوچکترین رفم به نفع توده‌های کارگر و زحمتکش مردم باید دفاع کرد و مقدم بر آن در صف اول و پیگیری‌تر از دیگر احزاب هم باید برای به کرسی نشاندن آنها رزمید و از هر روزنه‌ای سود جست. بحث بر سر این است که این رفم‌ها نباید جای اصلی برنامه را اشغال کند. و یا بحث بر سر این نیست که طبقه کارگر متشکل و دارای آگاهی طبقاتی نیست، نخیر، بحث بر سر این است که نامتشکل و ناآگاه بودن طبقه کارگر حکم نمیکند که فعلاً از سوسیالیسم دست بکشیم، بلکه این وظیفه و مسئولیت را در برابر کمونیست‌ها قرار میدهد که بیش از پیش در جهت آگاه کردن طبقه کارگر، متشکل کردن آن و تبلیغ و ترویج سوسیالیسم، آتم در برنامه مشخص جمهوری شورائی تلاش کنند. از همه اینها گذشته ما کمونیستیم و برای سوسیالیسم مبارزه میکنیم. زمینه کار و فعالیت ما هم جنبش کارگری مطالبات و اهداف و وظایف تاریخی آتست. همانطور که گفتیم این تاکید بمعنی فراموشی وظایف دموکراتیک نیست، اما بدلیل وجود دیکتاتوری مذهبی و حل نشدن برخی مطالبات دموکراتیک، قرار دادن استراتژی و دورنمای مبارزه برای تحقق اهداف غیر سوسیالیستی و غیرکارگری،

اگر در اوایل قرن بدلیل عدم تحقق مناسبات سرمایه‌داری و وجود مستعمرات و نقش بورژوازی در مبارزه با فئودالیسم و حکومت‌های مطلقه پادشاهی موضوعیتی داشت، امروز اگر مارکسیسم را بمثابه علم قبول داشته باشیم و خود را در فضای سیاسی و اقتصادی اوایل قرن محبوس نکنیم، خارج از موضوعیت مبارزه سوسیالیستی بوده بانی انحرافات و اشکالاتی است که مبارزه طبقه کارگر برای رهائی را با شکست مواجه میسازد. دور از ذهن است که در شرایطی که مناسبات سرمایه‌داری مدتهاست در ایران به شیوه و مناسبات سلط تبدیل شده و در شرایطی که سرمایه تمام مرزها را درهم‌نوردیده و با آزادی کامل هر جا که منافعش ایجاب میکند به آنجا کوچ میکند و نقش ارگان‌های محلی نظیر پارلمان‌ها روزبروز تضعیف میشود، بورژوازی ایران برای چندرفاز در «جمهوری دموکراتیک خلق» باصطلاح رهبری طبقه کارگر را بپذیرد، مناسبات بورژوائی و آزادی‌های موردنظر ما را که به غلط مرتبط بر آن میدانیم گسترش دهد تا طبقه کارگر با استفاده از این امکانات متشکل و متحد شود، زمینه اقتصادی سوسیالیسم را بکمت همین بورژوازی تکمیل و آماده کند تا بعد طبقه کارگر حسابش را کف دستش بگذارد! البته در این تز معلوم نشده است که اگر طبقه کارگر قبلاً آگاه و متشکل نبوده پس چگونه بورژوازی با این قدرت مالی، تبلیغاتی، نظامی و پشتیبانی جهانی را تابع خود کرده و رهبری جمهوری مورد نظر را در دست میگیرد؟ نه خیر اگر طبقه کارگر آگاه شده متشکل شده حزب رزمنده خود را هم تشکیل داده و رژیم را سرنگون کرده و قدرت را در دست گرفته است، پس چه انتظاری از بورژوازی دارد؟ ممکن است مطرح شود که بدلیل برخی خصوصیات رژیم حاکم بورژوازی لیبرال هم (که اخیراً پسوند بورژوازی آنرا حذف

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری



قتلها و اپوزیسیون مشکوک آغازی بر یک پایان شعارهای خاتمی و امیال یکاقتصاددان

خود را به اطلاع خوانندگان نشریه برسانند. این صفحه همچنین وظیفه دارد تا پیوند نشریه را با خوانندگان متنوع خود برقرار ساخته و به آن تداوم بخشد. بنابراین مقالات این صفحه نه بر اساس مواضع و برنامه سازمان، بلکه بر اساس کیفیت آنها انتخاب و درج خواهد شد. مامنتظر دریافت نظرات خوانندگان هستیم.

هرچند که براساس اعتقاد عمیق ما به آزادی اندیشه و بیان صفحات کارکمونستی برای انعکاس نظرات، مباحثات، انتقادات و طرحهای خوانندگان حول مسایل مبرم جنبش و جامعه باز خواهد بود. اما با این وجود صفحه‌ای تحت عنوان دیدگاهها در نظر گرفته شده است تا آنهایی که ممکن است درباره مسایل مختلف همچون ما و برنامه ما تمی اندیشند، بتوانند نظرات

بودند از رادیکالیزه شدن اعتراضات دانشجویی در بیم بسر می‌بردند و درست همین رادیکالیزه شده را به رخ طرفداران «هربری» می‌کشیدند تا بتوانند هر چه بیشتر آنان را وادار به عقب نشینی کنند و از آنان در جهت منافع خویش امتیاز بگیرند.

جناح خاتمی در اوایل کار موفق نیز گشتند و رهبری را وادار نمودند تا «صدای انقلاب» را بشنود. اما آنچه‌ای که جناح خاتمی را غافل‌گیر کرد سرپیچی دانشجویان برای شرکت در بازاری بود که همیشه در خدمت امتیازگیری این جناح قرار گرفته بود.

با گذشت زمان اعتراضی که قرار بود فقط ولایت فقیه را زیر علامت سؤال ببرد، کلیت رژیم جمهوری اسلامی را با شعارهای رادیکالیزه شده زیر سؤال برد. در این زمان حتی گسیل وجیه‌الملله‌های ملی-مذهبی همانند پیمان، سبحانی، و... هم تترانست جلوی موج اعتراض دانشجویان را بگیرد. اعتراض دانشجویی در ادامه خود تبدیل به یک جنبش خود بخودی توده‌ای گشت. این امر در مصاحبه تلفنی یکی از رهبران این حرکت (منوچهر محمدی) با رادیو اسرائیل به عیان بیان گشت. او در این مصاحبه اعلام داشت که «رهبری این اعتراض دانشجویی دیگر به دست توده‌های مردم افتاد است و دانشجویان مانند قطره‌ای در دریا، میان این توده انبوه خروشان که به خیابانهای اطراف دانشگاه آمده‌بودند، حل شده‌اند». این توده معترض با شعارهای غیر مستقیم عملاً خواهان نابودی رژیم جمهوری شده‌بود. شعارهایی از قبیل «یا مرگ یا آزادی»، «مرگ بر استبداد»، «نشانه‌هایی از خواسته‌های توده‌ای است که بیست سال زیر سیطره رژیم قرون وسطایی سرمایه

شکنجه، بی‌حقوق و بی‌عدالتی یکباره مفری یافت تا منفجر شود و این موجب وحشت کل جمهوری و حتی ملی‌گرایان رانده‌شده گشت. آنها در روای خود سلی را می‌دیدند که قرار بود باران باشد. بنابر این دستور سرکوب این حرکت از جانب دولت خاتمی و طرفدارانش نیز تأیید شد. و آنان نیز از وحشت انقلاب و از دست دادن منافع خویش که تنها با وجود جمهوری اسلامی بطور کامل تأمین می‌شود، به سرکوب این اعتراض رای دادند.

بررسی نتایج این حرکت

با بررسی این جنبش اعتراضی و با زیر ذربین قرار دادن عملکردهای دو جناح رقیب از یک سو و توده مردم از سوی دیگر در حین این اعتراض و پس از آن می‌توان به ترسیم

می‌خواست آنها بر عهده نیروهای مخالف بویژه سازمان مجاهدین خلق بیندازد. آیا مردم فراموش کرده‌اند که چگونه سردمداران رژیم قصد داشتند با سقوط دادن اتوبوس حامل نزدیک به ۴۰ نویسنده کشور در گردنه حیران که برای شرکت در یک نشست ادبی راهی ارمنستان بودند، با یک تیر دو نشان بزند هم از شر آنها خلاص شوند و از سوی دیگر با برگزاری مراسم عزاداری و سینه‌زنی برای مقتولین حادثه اشک تماش بریزند؟

آیا ربودن فرج سرکوهی و ماجرای آن، قتل داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، حمله به کوی دانشگاه و دهها نمونه دیگر کافی نیست تا بوسیله آنها بتوان پرده از اهداف و سیاستهای رژیم برداشت و در نهایت زمینه را برای سرنگونی تمامیت این نظام ضد انسانی فراهم نمود؟ پس بنابر این، خبر مربوط به گروه مهدویت، هر چه که باشد قادر به پوشاندن این واقعیت نیست که جمهوری اسلامی با حرفهای شدن در فن دروغ‌سازی و انتخاب سوره‌های دلخواه و بعضاً تکرار، باز هم می‌تواند کسانی از طرفداران «جبهه دوم خرداد» که در اصل همان جبهه نجات رژیم از نابودی و فنا کامل است را تحت هر نامی که باشند دست بیندازد و برای پیشبرد اهداف خود بکار گیرد.

با این وجود آن بخش از مردم که با تمام وجود خواهان سرنگونی این رژیم قرون وسطای هستند پشتیبانی برای سیاستهای مکارانه رژیم قائل نیستند جز اینکه آنها را در نطفه خفه کنند.

شریف صفری

آغازی بر یک پایان

آنچه از زمان بسیار دور انتظارش می‌رفت، اتفاق افتاد. حرکت دانشجویی در هجدهم تیرماه در اعتراض به بسته‌شدن یک روزنامه طرفدار دولت، تبدیل به یک شورش توده‌ای گشت که کل رژیم جمهوری اسلامی را به لرزه در آورد. این اعتراض در نطفه‌اش همانند بسیار دیگر از اعتراضهایی که از جانب گروههای طرفدار دولت خاتمی سازماندهی شده‌بودند، قرار بود فشار از پائین برای آوانس گرفتن در مذاکرات بالایی‌ها باشد. وجود چند وزیر و معاون وزیر و حتی حضور برادر خاتمی در میان دانشجویان نشانه‌ایی از جنگ قدرت در میان جناح‌های رقیب بود که بر سر میز مذاکره نتوانسته بودند به توافق برسند.

آنها در عین حالی که مشغول چانه‌زدن با جناح رقیب

قتلها و اپوزیسیون مشکوک

همزمان با تأیید حکم اعدام سه تن از چهار دانشجوی دستگیر شده در جریان قیام تیرماه ۱۳۷۸، رژیم فریبکار جمهوری اسلامی اعلام کرد که نیروهای وزارت اطلاعات (ساواما) موفق به کشف و دستگیری یک باند مسلح موسوم به مهدویت، شده‌اند. طبق اطلاعیه وزارت اطلاعات رژیم ۳۶ نفر از اعضای «باند» مهدویت دستگیر و عده‌ای از آنها در جریان بازجوییهای «اولیه» آزاد گشته‌اند.

بر اساس همین خبر «باند» مذکور قصد داشته تعدادی از مقامات بلند پایه رژیم از جمله: محمد خاتمی رئیس جمهور، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و بالاخره محمد یزدی رئیس سابق قوه قضائیه را بقتل برسانند. البته این بار اولی نیست که جمهوری اسلامی با براه انداختن چار و جنجال حول خبرهای ساخته و پرداخته وزارت اطلاعاتش بعنوان یکی از ارگانهای مهم دولت، قصد انحراف اذهان بخشهایی از مردم، بویژه تحت‌الشعاع قرار دادن مصائب و مشکلات اقتصادی-سیاسی حاکم بر زندگی آنان را دارد. و گرنه همه می‌دانند که این باند مهدویت که اسمشان بعد از زخمی کردن آخوند رازی بر سر زبانها افتاد، تعدادی از پاسداران و وابستگان رژیمند که همانند محافل و باندهای فاشیستی - تروریستی انصار حزب‌الله، فدائیان اسلام ناب محمدی (شاخه نواب)، گردانهای سرکوبگر و جنایتکار عاشورا و دهها باند و گروه دیگر تحت دستورات و فرامین ولی امر مسلمین جهان یعنی سید علی خامنه‌ای و رئیس جمهور محمد خاتمی قرار دارند.

اگر چه ترفندهای جمهوری اسلامی برای فریب عده‌ای از مردم داخل و خارج کشور آنهم بطور کوتاه مدت مؤثر و کارساز است، ولی با گذشت زمان و کنار رفتن ابرهای تیره و تار اهداف واقعی و پنهانی رژیم در معرض دید عموم قرار خواهند گرفت. همانطور که تاکنون ترفندهای جمهوری اسلامی جز بیار آوردن رسوایی و افشاح برای تمامیت آن نتیجه‌ای در بر نداشته‌است. رژیم اسلامی ماهیتاً ارتجاعی و عقب مانده‌است. به همین دلیل از گفتن سخن راست و بیان حقیقت گریزان است. برای نمونه مگر همین رژیم اسلامی نبود که با بمب گذاری در حرم رضا و کشتن عده‌ای بدبخت

(اطلس شماره ۶۹)

اگر از واژه‌هایی چون چوب و چرخ بگذریم، فوراً متوجه دیدگاه‌های غلط دکتر فریبرز رئیس‌دانا در ارائه تصویری درست از شرایط اقتصادی کشور می‌شویم. اول اینکه او بجای پرداختن به سطر یک طبقه بر تمامیت ارکانهای جامعه و سازماندهی آنها در راستای اهداف مورد نظر خویش، عمداً از «جریانهای در اقتصاد ایران» نام می‌برد که صاحب سطر و قدرت انحصاری هستند و از اصلاحات سیاسی محدودی که در ایران شروع شده است، نگرانند. اما واقعیت سرسختتر از این حرفهاست. زیرا هر دو جناح تشکیل دهنده جمهوری اسلامی در عرض بیست سال حاکمیت ستمگرانشان، جز ویرانی و خرابی و ورشکستگی کل اقتصاد کشور و خانه خرابی طبقه کارگر و دیگر تهیدستان جامعه کاری نکردند. چرا که بحران اقتصادی-سیاسی موجود ریشه در ساختار نظام سرمایه‌داری حاکم دارد و هیچکدام از جناحهای رژیم نیز قادر به حل آن نیستند.

اما آقای فریبرز رئیس‌دانا با ذکر برخی آمار و ارقام تکراری از قبیل: «اگر بهای نفت در بازار جهانی حدود ۲۰ دلار در هر بشکه باشد، درآمد نفتی ایران با توجه به سهمیه‌ای که در اوپک برای ایران مقرر شده است می‌تواند چیزی حدود ۱۸.۱۷ میلیارد در سال باشد» و یا «وقتی قیمت نفت در بازار جهانی به ۱۰ تا ۱۱ دلار سقوط کند، طبیعی است که چشم‌انداز بیش از ۱۱ تا ۱۲ میلیارد دلار درآمد نفتی برای کشور باقی نماند» (اطلس ۶۹) فقط به بیان برخی حرفهای کلی بسنده می‌کند. اصولاً آن نکته مهمی که از نظر رئیس‌دانا پوشیده می‌ماند، اینست که موجودیت نظام اقتصادی حاکم که با رونمای سراسر متناقضی به اسم جمهوری اسلامی پوشانده شده، قادر به ایجاد هیچگونه تحول و اصلاح واقعی در زندگی طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم ایران نیست. چرا؟ زیرا در اینصورت پدیده جمهوری اسلامی، دیگر آنچه‌ی نخواهد بود که انواع و اقسام «دگراندیشان» رنگارنگ بخواهند با طرح نمودن این یا آن جناح تشکیل دهنده‌اش ابراز وجودی نمایند و بعضاً با یک کشیدن القاب و عناوین پر زرق و برق برای خود اسمی هم درکنند.

اما از نظر سیاسی قبل از هر چیز باید به یک سئوال مهم اشاره کرد و آن اینکه بعد از انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ و سیاست‌هایی که متعاقب آن از سوی رژیم اتخاذ شد، تعدادی از نویسندگان و نیروهای سیاسی خارج و داخل کشور رقص کردن با سازهای تبلیغاتی جمهوری را آغاز کردند و با ایجاد توهم و بعضاً خوش‌خیالی عملاً، به خدمت نظام اسلامی درآمدند. البته نه بطور مستقیم و صریح بلکه طبق معمول و شیوه همیشگی بعضی «اهل قلم» از موضع «انتقادی» و حملات لفظی به جناح «انحصارطلب و تمامیت‌خواه» که سرمداری علی‌خانهای جناحی که قرار بود برخی اصلاحات محدود و حساب شده در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایجاد کند. برمرور زمان به جریان دوم خرداد معروف شد که رهبری آن بر عهده محمد خاتمی رئیس به اصطلاح ۲۰ میلیونی گذاشته شد، تا با تکرار بعضی نقل‌قولهای سر و دهمیده از فلان فیلسوف و «روشندل» اروپایی و آمریکایی در نزد بعضی از «اصحاب قلم» مقبول افتد. متأسفانه آقای فریبرز رئیس‌دانا نیز علیرغم ممنوع‌التدریس شدن (بنا بنوشته نشریه اطلس) جزو دسته اخیر می‌باشد که در مصاحبه با نشریه اطلس می‌گوید: «دو جریان، دو سنگر را برای خود انتخاب کرده است. یکی جریان دوم خرداد و طرفداران آقای خاتمی است و دیگری جریان راست و افراطی و تا حدی راست میانه. طرفداران آقای خاتمی توسعه سیاسی را مطرح کرده و به آنها بها می‌دهند، اما من نشنیدم که آنها واقعاً گفت‌وگو کنند که ما به توسعه اقتصادی اهمیتی نمی‌دهیم. آنها گرفتار وضعیتی شدند که بخشی از آن میراث ۸ سال دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی است.» (اطلس - ۶۹)

همین حرفهای آشنا را نیز هنگامی که رفسنجانی رئیس جمهور شد در بازه جناح قبل از خودش یعنی خط امامی‌ها - که همین

شود. با توجه به روند فعلی در انتخابات آینده مجلس ما شاهد به کنار نهادن عناصر شناخته شده و افراطی جناح خانمهای که خواهان سربریدن، زبان در آوردن و نشان دادن خشونت اسلام هستند، باشیم. در نهایت جناح خاتمی برای مذاکره و سهم‌گیری از قدرت در آینده از فشار پائینی‌ها استفاده نخواهد کرد، چرا که اودید این کاری بس خطرناک و با آتش‌بازی نمودن می‌باشد. این همگرایی جدید با تایید حرکت‌های خاتمی اما باروندی کندتر پا به عرصه وجود نهاده است و آنان از هم اکنون درصدد آماده شدن برای سرکوب حرکت‌های بعدی مردمی و کارگری می‌باشند.

اما از طرف دیگر مردم که نیم‌نگاهی به خاتمی برای ایجاد فضای تازه داشته‌اند، این انتظار و باور را از دست دادند. شاهد این امر هم شکافی است که بین دانشجویان دفتر تحکیم وحدت و کلا طرفداران بی‌چون و چرای خاتمی و دیگر دانشجویان در عرصه این مبارزه رخ داده‌است. دانشجویان دفتر تحکیم وحدت و دیگر اعوان و انصار آن در تایید دستگیریهای اخیر حساب خود را از دیگر دانشجویان جدا نمودند. همچنین آندسته از دانشجویانی که به خاتمی توهم داشتند، اکنون در پی راههای دیگر برای بیان اعتراضات خود خواهند شد. بطور کلی اعتراض اخیر نشان داد که چه پتانسیل اعتراضی قوی در میان مردم آزادیخواه به صورت بالقوه وجود دارد. در آینده شاهد اوج‌گیری مجدد یک اعتراض گسترده به شکل دیگر خواهیم بود. این بار مردم در یک طرف و کل جمهوری اسلامی در طرف دیگر قرار دارند. در آخر نکته‌ای که ضروری است تا یادآوری شود عدم حضور مستقل طبقه کارگر در این حرکت می‌باشد. از آنجایی که شکل اعتراض طبقه کارگر با دیگر اقشار اجتماعی متفاوت می‌باشد، طبقه کارگر بصورت مستقل و با شعارهای خویش در این حرکت حضور نداشت. اما اکثریت عظیمی از آنان که در خیابانهای اطراف دانشگاه در اعتراض به رژیم جمهوری اسلامی در چهار روز آخر جمع شده‌بودند، از میان کارگران و فرزندان آنان برخاسته‌بودند. شکل متفاوت اعتراضی طبقه کارگر با اعتصابات کارگری خود را نشان خواهد داد.

جاوید شهروندی
۱۷ آگوست ۱۹۹۹

شعارهای خاتمی و امیال یک اقتصاددان

چاپ مصاحبه فریبرز رئیس‌دانا تحت‌عنوان «عدالت اجتماعی بخشی از فرایند توسعه است» در نشریه اطلس شماره ۶۹ از بعضی جهات قابل‌تعمق است. یکی از جهت اقتصادی و دیگری سیاسی. از نظر اقتصادی آقای رئیس‌دانا معتقد است: در ایران میزان تشکیل سرمایه ثابت خالص داخلی نسبت به تمام تجربه‌های اقتصادی ما و کشورهای مشابه؛ به حداقل ممکن رسیده و سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گیرد. «سپس می‌فازید: «اگر بخواهیم ببینیم که چه مکانیسمی این کاهش سرمایه‌گذاری را موجب شده‌است. می‌توانیم به چند دلیل اشاره کنیم: یکی اینکه جریانهای در اقتصاد ایران صاحب سطر و قدرت انحصاری هستند و این جریانها بعد از اصلاحات سیاسی محدودی که در ایران شروع شده‌است، بشدت نگرانند که کار بجایی برسد که آنها زیر سؤال برونند، از این رو چوب لای چرخ رشد اقتصادی می‌گذارند.»

چشم‌اندازی پرداخت که آینده رژیم جمهوری اسلامی را رقم خواهد زد. همگرایی‌ها و واگرایی‌ها پس از این حرکت در میان خود رژیم در جریان است و از سوی دیگر همین همگرایی‌ها و واگرایی‌ها در میان توده مردم آزادیخواه وجود دارد. بگذارید کمی این مطلب را باز کنم. بنا بر مقدمه بالا به این موضوع اشاره نمودم که این حرکت نقطه‌اش قرار بود برای امتیازگیری بین دو جناح بکار رود، نکته‌ای که در این میان به چشم می‌خورد تغلل جناح مقابل در سرکوب شدید این حرکت در دو سه روز اول می‌باشد. خانمهای در یک سخنرانی اعلام داشت که حتی اگر به شخص او نیز توهین شود و حتی اگر عکس‌اش را پاره کنند، طرفداران او نباید اعتراضی در مقابل آن نمایند. این امر نشان از آن دارد که کلیت جمهوری اسلامی پی برده است که نمی‌تواند مانند سال شصت به سرکوب خونین اعتراضات توده‌ای دست ببرد بدون آنکه با مشکلات عدیده‌ای روبرو نشود. آنها نیز به باصطلاح «اصلاحات» خاتمی چشم دوخته‌اند، اما نه به قیمت از دست رفتن جمهوری اسلامی. سران جمهوری اسلامی در بیست سال گذشته نشان داده‌اند که از هر چیزی که برای بقای این رژیم مفید باشد، استفاده می‌کنند. سال شصت، سال شکنجه، سال خون طرخی بود که از جانب همین جناح باصطلاح «اصلاح‌طلب» به اجرا درآمد. در آن زمان حزب‌الله و در راس آن رفسنجانی تنها با ریختن خون، اعدام و زندانی نمودن صدها هزار نفر موفق شد خواستهای انسانهای آزاده و کارگران را سرکوب نماید و بعضاً حتی برای از میان تپه کردن خواستهای آتروز، طرح‌هایی از قبیل «بندجیم» و «شوراهای اسلامی» و «مرگ بر امریکا» و غیره را به اجرا درآورد.

همین حزب‌الله وقتی تاریخ مصرف‌اش به پایان رسید از جانب رفسنجانی و طرفدارانش در اتحاد با جناح رسالت و هیئت مولفه از مجلس بیرون ریخته شد. در آن زمان حزب‌الله که جزئی از جناح رفسنجانی بود کاربرد عملی خود را برای سیاست‌های بعد از پایان جنگ از دست‌داده بود و تبدیل به لولو سرخرمن شده‌بود. تیپ‌هایی از قبیل خلخال، گیلانی، غفاری، کروی و محتشمی آنقدر مشغز کنند می‌بودند که راحت بتوان آنها را از دور خارج کرد. آن همگرایی و واگرایی در آن دوره از حیات جمهوری اسلامی اتفاق افتاد. آیا یک همگرایی و واگرایی تازه‌ای در حال رخ داده است؟ جواب آری است.

چه جریاناتی در این همگرایی و واگرایی شرکت دارند و اساساً در چه جهتی است؟

با نگاهی به حرکت دو جناح در برخورد با حرکت دانشجویی، می‌توان شاهد یک همگرایی بین جناح خاتمی و آندسته از جناح خانمهای بود که اکنون پس از استفاده از انصار حزب‌الله در بدست گرفتن اهرم‌های کلیدی قدرت از قبیل قوه قضائیه، متقنه، قوای نظامی و رادیو و تلویزیون در صدد آند، همانند رفسنجانی در دوره بعد از پایان جنگ، از این ارگان غیررسمی سرکوب خلاص شوند. اگر رفسنجانی در آن برهه موفق شد با توافق رسیدن با جناح رسالت و هیئت مولفه مجلس را از وجود حزب‌الله پاک نماید تا بدینوسیله حیات جمهوری اسلامی را برای چندی طولانی نماید. اکنون این خانمهای است که با توافق رسیدن با جناح خاتمی درصدد است انصار حزب‌الله را از بدست‌گیری اهرم‌های کلیدی قدرت بدور نگه دارد تا ادامه حیات جمهوری اسلامی برای چند مدتی تضمین

کتاب خاطرات صفرخان

صفرخان قهرمان در ۲۲۵ صفحه و سه هزار نسخه منتشر شد!

در اینجا بی‌مناسبت ندیدیم شعری را که سیاوش کسرایی در تجلیل از صفرخان سروده‌است بیاوریم.

دیدار با آتش و عسل

آذربایجان را می‌ماند
سخت و صبور و سترگ
کوه با برفی بر تارک
یا خورشیدی در آنبان.
آذربایجان را می‌ماند!
آزاد، آزادی‌ستان
اما زندانی زمان.
آذربایجان را می‌ماند!
انبوه خاطره و یادگار
از شهید و زنده،
بندی و رها،
پیدا و پنهان.
آری به تمامی آذربایجان را می‌ماند!
این یک تن
این روستا مرد «شیشوان»
صفر!

این سومین باقر و ستارخان
در قلب چشم او،
همیشه سهمی برای ماست
از آتش زرتشت
و عسل سیلان.
کنار نوحاستگان
«گل‌های تشنه»

به گفتگو چه خوش نشسته بود
این پیر تهمتن مهربان
که هم سخره بود، هم سایبان،
پیرزن مراغه‌ای
که با شاخه گلی
راه دراز را به زیارت آمده بود
شیرین می‌گفت:

باخین!
بیزیم قهرمان
بیزیم قهرمان!

دژها، شکنجه‌ها و تبعیدها!

کتاب خاطرات صفرخان به همت علی اشرف درویشیان گردآوری و منتشر شده‌است قبلاً نیز کتابی تحت همین عنوان بوسیله بهروز حقی منتشر شده بود. اما از آنجائیکه تمام مطالب بهروز محدود بود به گفتگوی کوتاهی با صفرخان در اوایل انقلاب و بعد تفسیرهایی که خود بهروز به آن اضافه کرده بود، انتظار خوانندگان را برآورده نمی‌کرد. در کتاب جدید صفرخان خود نیز به کمبودهای آن اشاره کرده است.

کتاب جدید گفتگوی علی اشرف درویشیان است با صفرخان و علی پاینده - یکی از دوستان وی - که از روی نوار پیاده شده است.

علی‌رغم اینکه در تدوین کتاب، سیاق‌بندی‌های آن، زحمات زیادی کشیده شده است که حقیقتاً جای تقدیر است ولی هنوز دارای نواقص زیادی است که می‌توانست بهتر از این تدوین شود. هنوز گفته‌های زیادی است که باقیمانده، توضیحات کوتاه و ناقص در مورد نام‌آورانی که از آنها اسم برده شده و یا جنبه‌هایی از مبارزات و خصوصیات آنها بیان شده بدون اینکه از جنبه‌های دیگر پرداخته شود. در برخی جاها دخالت مصاحبه‌کننده مشهود است بطور مثال آنجا که صفرخان می‌گوید: در پلنوم ۱۶ حزب توده مرا دعوت نکردند گفتند خانه‌اش چریک‌خانه است» و علی پاینده می‌گوید: بیشتر کسانی که نزد صفرخان می‌آمدند بچه‌های غیرتوده‌ای بودند - بلافاصله علی اشرف درویشیان می‌پرسد آنها با چه هدفی می‌آمدند» در اینجا نه خود صفرخان بلکه علی پاینده جواب می‌دهد: تقریباً همه با هدف می‌آمدند. توده‌ای و غیرتوده‌ای و این سنت است در جامعه ما، وقتی به چنین موقعیتی برخورد می‌کنند آدم‌های جامعه ما می‌خواهند نهایت استفاده را از موقعیت خاصی که برایشان پیش آمده ببرند. اکثراً با هدف می‌آمدند... سعی میکردند یک جور از او در این قضایا استفاده کنند.» یا یکسری تکرارها و تناقضاتی که وجود دارند.

صدالبته همه اینها در برابر عظمت تصویری که در جای جای کتاب وضعیت فلاکت بار مردم، از اوضاع زندانیان و زندانیان، از زبان خود صفرخان با همان لحن و گفتار مختص بخود ارائه شده، بسیار ناچیزند. صفرخان با زبان ساده و گفتار خودمانی نه تنها تاریخ ۳۲ سال مبارزه و جانفشانیهای مبارزین را در بدترین شرایط به تصویر می‌کشد، بلکه بیشتر از آن وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این دوره را نیز که خود زمینه‌ساز مبارزات و قیامهای مردم بوده بیان می‌کند.

وقتی خواننده کتاب را تمام می‌کند احساس اینکه بعد از اینهمه سال مبارزه و جانفشانی نسل‌های گذشته برای آزادی و عدالت و برابری هنوز این اهداف تحقق پیدا نکرده و مبارزه همچنان با همان شدت و وحدت ادامه دارد انسان را به تفکر وا می‌دارد و برای ادامه مبارزه استوارتر و پی‌گیرتر می‌کند. باشد تا نسل‌های آینده با مطالعه سرگذشت مبارزان و انقلابیون نسل‌های گذشته راه پیروزی و تحقق آرمان و آرزوهای آزادیخواه و عدالت‌پژوهانه آنها را هموار سازند.

با درود به صفرخان و همه مبارزان راه آزادی، سوسیالیسم و انسانیت.

خاتمی هم جزء آنها بود - تکرار می‌کرد تا بعداً با طرح و اجرای برنامه‌های اقتصادی، سیاسی توصیه شده از طرف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که در پیوند نزدیک و تنگاتنگ با منافع بورژوازی داخلی بود، زندگی مردم ستم‌دیده را به روز سیاه بنشانند. حال آقای رئیس‌دانا با اشاره به این امر که گرفتاری آقای خاتمی و جریان دوم خرداد بخشاً ناشی از دوره هشت ساله ریاست جمهوری رفسنجانی است، می‌خواهد این امید واهی را در بعضی‌ها بوجود آورد که اگر آن گرفتاریها نبود جناح خاتمی، تا کنون کارهای زیادی کرده بود.

آخر بنظر ایشان: «دولت خاتمی به لحاظ پرنسیپ‌هایی که دارد و برنامه‌های معین اقتصادی که برای خود در نظر گرفته. حال هر داوری هم که در این باره داشته باشیم. مجبور شد این بدهی‌ها را بپردازد. دولت ۱۴ میلیارد دلار در دو سال و نیم اخیر بدهی پرداخته‌است. در حالی که این بدهی‌ها که خارج آمدند، رشد درونزا نداشته‌اند.» (اطلس ۶۹)

ببینیم پرنسیپ‌های دولت خاتمی چیست؟ در اصل همان پرنسیپ‌های نظم بورژوازی است. پرنسیپ‌هایی که بر اساس پیشبرد خط و سیاست‌های دولتهای امپریالیستی و سازمان و ارگانهای کارگزارشان از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پی‌ریزی شدند. در واقع بحث کردن از پرنسیپ‌های این و یا آن جناح حکومتی، بدون توجه به پرنسیپ اصلی نظم بورژوازی یعنی مقدس شمردن مالکیت خصوصی، چیزی جز پخش شستی حرف‌های میان‌تهمی و توخالی نیست. به هر حال تا وقتی اقتصاد جامعه بر اساس منافع طبقه سرمایه‌دار و ملاکین همنست آنها می‌چرخد و اکثریت عظیم جامعه که همان طبقه کارگر دهقانان فقیر و دیگر تهیدستان جامعه باشند، محکومند که از تمامی حقوق انسانی و طبیعی خویش محروم بمانند، چشم‌امید داشتن به این یا آن کارگزار دولت سرمایه‌داری برای بهبود نسبی زندگی مردم تحت‌ستم توهمی بیش نیست.

در آخر بد نیست این نوشته را با نقل قولی از آقای رئیس‌دانا بپایان ببریم. زمانی ایشان در نوشته‌ای با عنوان «ایران و جمهوریهای شوروی» مندرج در آئینه شماره ۶۹-۶۸ نوروز ۱۳۷۱ نوشته بود:

«یک اتحادیه خوب یک توزیع امکانات موثر، یک برنامه رشد همه جانبه و یک طرح زیست‌باندتر جمعیتی ۲۰۰ میلیونی در منطقه خاورمیانه آسیای میانه به آمادگی روحی و فرهنگی نیاز دارد، در گرو آزادی و سلامت اجتماعی است مستلزم خواستن است. نیازمند باور است.» با توجه به نقل قول بالا باید گفت که هرگونه بهبود و تغییر واقعی در زندگی اجتماعی توده‌ها، در گرو سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی و در هم شکستن دستگاه ستمگری حاکم است.

شریف صفری

**باید فوراً حقوق،
دستمزد و مزایای
عقب افتاده
پرداخت گردد!**



اطلاعیه نشریه تئوریک ((به پیش در راه نوسازی و وحدت جنبش کمونیستی))!

- ۲۴- زمینه‌های عینی و ذهنی قیام ۱۳۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی.
 ۲۵- ترکیب طبقاتی جامعه ایران پس از قیام بهمن ماه.
 ۲۶- ماهیت طبقاتی جمهوری اسلامی و جناح‌بندی‌های عمده درون آن.
 ۲۷- موقعیت طبقاتی اجتماعی، خواست‌ها و مطالبات آنها.
 ۲۸- موقعیت ملی، فرهنگی و مذهبی ایران در آستانه هزاره سوم.
 ۲۹- مطالبات معوقه دموکراتیک و رفم و اصلاح در نظام جمهوری اسلامی ایران.
 ۳۰- سرنگونی جمهوری اسلامی و نظام جایگزین را چگونه می‌بینید؟
 ۳۱- نظریات پیرامون جمهوری فدراتیو شورائی ایران که وظایف عمومی آن در فصل ششم طرح برنامه منتشره در به پیش شماره ۸ آمده است، چیست؟

بخش سوم

- ۳۲- استراتژی اتحادهای طبقاتی در شرایط فعلی را چگونه ارزیابی می‌کنید و نظرتان نسبت به طرح پیشنهادی ما منتشره در به پیش شماره ۸ چیست؟
 ۳۳- ارزیابی شما از روند تلاش برای پایان دادن به پراکندگی جنبش کمونیستی و وحدت و نوسازی آن چیست و روند تشکیل حزب کمونیست را چگونه می‌بینید؟ در رابطه با طرح پیشنهادی ما منتشره در به پیش شماره ۸ چه نظری دارید؟
 ۳۴- اتحاد نیروهای طرفدار سوسیالیسم و طبقه کارگر از چه راه و برنامه‌ای قابل تحقق است؟
 ۳۵- تشکیل بلوک و یا جبهه‌ای فراگیر برای تحقق مطالبات آزادیخواهانه و صنفی و سیاسی مردم چگونه و تحت کدام برنامه امکانپذیر است؟

بدیهیست که این موضوعات می‌توانند در چند محور کلی و مرتبط با هم نیز مورد بحث قرار گیرند که بستگی به سبک کار و سلیقه نویسنده دارد.
 توضیح اینکه پیرامون این مباحث سمینارهایی سازماندهی شده‌اند که از اواسط دیماه (اوایل ژانویه) برگزار خواهند شد.

آگهی بخش فنی در باره کلاسهای فشرده آموزش کامپیوتر برای اعضا و همکاران

رفقا و همکاران گرامی! طبق مصوبات کنگره اول سازمان، تمام اعضا و فعالین موظف به آموزش کامپیوتر و استفاده از آن در حوزه کار و مسئولیت خویش هستند، بخش فنی سازمان مسئولیت این آموزش را عهده دار شده است. اولین کلاسهای فشرده آموزشی برای عده‌ای از رفقا که آمادگی داشتند برگزار شده است و برای سایر رفقا و همکاران، بخش فنی پروژه چند ماهه‌ای را در نظر گرفته است که جز با همکاری خود شما موفقیت آن امکانپذیر نخواهد بود، از اینرو پیرو این آگهی از کلیه رفقا و همه آنهاستیکه با سازمان همکاری دارند دعوت می‌کنیم درخواست خود را هر چه سریعتر به آدرس بخش فنی و یا روابط عمومی ارسال کنند تا ترتیب شرکت آنها در کلاسهای فشرده داده شود. زمان و مکان این کلاسها متعاقباً به اطلاع شرکت‌کنندگان خواهد رسید.

مسئول بخش فنی سازمان

لطفاً فرم زیر را پر کرده و به آدرس نشریه ارسال کنید.

Name: _____

C/O: _____

Adress: _____

Zip-code: _____ City: _____

Country: _____

حاج دوم نشریه تئوریک به پیش شماره ۸ منتشر شد. برای دریافت نشریه، تعداد درخواستی را به همراه آدرس دقیق خود به آدرس انتشارات و توزیع و یا روابط عمومی سازمان ارسال کنید.

مطالب نشریه تئوریک « به پیش » شماره ۹

نشریه تئوریک به پیش شماره ۹ در دست انتشار است. چند شماره آینده نشریه به پیش به مباحث برنامه‌ای زیر اختصاص خواهند یافت.

از همه رفقا و سایر صاحب‌نظران دعوت می‌کنیم مطالب خود را برای ما بفرستند، برای اظهار نظر حول مسائل جنبش و انتشار آن در نشریه به پیش هیچگونه محدودیت، فکری و عقیدتی وجود ندارد. چرا که برای رسیدن به یک نتیجه‌گیری علمی از اوضاع جهان و ایران برای تدوین برنامه‌ای واقع‌بینانه و عملی، آگاهی از نقطه نظرات گوناگون ضروریست.
 بخشی از موضوعاتی که در دستور مباحث و تحقیقات است و برای اظهار نظر صاحب‌نظران پیشنهاد میشود، بشرح زیر است. در عین حال نویسندگان آزادند که مطالب مورد بحث خود را از لیست انتخاب کنند یا خود موضوع دیگری را برگزینند.

- ۱- تحولات نظام سرمایه‌داری در قرن بیستم.
- ۲- ماهیت و مختصات نظام سرمایه‌داری در آستانه قرن بیست و یکم.
- ۳- جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی خواست‌ها و مطالبات آنها.
- ۴- انقلاب انفورماتیک و تاثیر آن در مبارزه طبقاتی.
- ۵- ماهیت مبارزه طبقاتی و سمت و سوی تکامل آن.
- ۶- آیا انکشاف سرمایه‌داری در جهت سوسیالیسم و کمونیسم اجتناب‌ناپذیر است؟
- ۷- سوسیالیسم و دموکراسی.
- ۸- دولت در سوسیالیسم.
- ۹- سوسیالیسم پیروزیها و شکست‌های آن.
- ۱۰- کار در سوسیالیسم.
- ۱۱- مالکیت در سوسیالیسم.
- ۱۲- انقلاب اجتماعی و حزب کمونیست.
- ۱۳- مشخصات عمومی حزب کمونیست در آغاز قرن بیست و یکم.
- ۱۴- آیا آزادی احزاب از جمله احزاب بورژوازی در سوسیالیسم مجاز است؟ چرا و چگونه؟
- ۱۵- نتایج روند مبارزه احزاب در جامعه سوسیالیستی که بر لغو مالکیت خصوصی بورژوازی استوار است چیست؟

بخش دوم

- ۱۶- روند رشد سرمایه‌داری در ایران طی یکصد سال گذشته چگونه بوده است؟
- ۱۷- ماهیت انقلاب مشروطیت و علل شکست آن کدام است؟
- ۱۸- زمینه‌های شکست انقلاب مشروطیت و روی کار آمدن رضاخان.
- ۱۹- نقش مذهب در تحولات اجتماعی ایران.
- ۲۰- نهضت‌های سیاسی و فکری در ایران.
- ۲۱- احزاب سیاسی در ایران و ماهیت و برنامه فعالیت آنها.
- ۲۲- پیدایش و رشد سوسیالیسم در ایران، و در میان طبقه کارگر.
- ۲۳- احزاب و سازمانهای مدافع سوسیالیسم تا قیام بهمن ۵۷.

عزیزان!

هزینه‌های چاپ و توزیع کار کمونیستی امکان پخش رایگان نشریه را به ما نمی‌دهد. از طریق اشتراک کار کمونیستی می‌توانید آنرا مستقیماً دریافت کرده و با اینکار به تداوم انتشار آن کمک کنید.

آبونمان یک ساله (شش شماره)

در اروپا معادل ۱۵ مارک آلمان، امریکای شمالی معادل ۲۰ دلار امریکا، استرالیا معادل ۱۰ پوند انگلیس، کشورهای خاور میانه معادل ۱۵ دلار امریکا
 جمهوریه‌های شوروی سابق معادل ۱۵ مارک آلمان



Kar-Communist
No: 11 December '99

پرسشی و پاسخ!

شرکت کنندگان در اتخاذ تصمیمات روشن مبین واقعیت است. نیافتن نامی بجای «جمهوری دموکراتیک خلق» (که توسط همان کنفرانس کنار گذاشته میشود) مخالفت برخی با جمهوری شورائی بدلیل ترکیب طبقاتی آن، یا پیشنهاد عجیب و غریب دسته دیگر مبنی بر واگذار کردن انتخاب این نام به کنگره شوراها، یا «جمهوری کارگران و زحمتکشان» و بالاخره تصویب «عجالتا» نام «حکومت شورائی» بجای جمهوری دموکراتیک خلق، آنهم بدون ارائه مباحث و دلایل کافی، تنها یک وجه از نتایج عدم کفایت مباحث قبل از کنگره است وجه دیگر آن صد البته تصمیم گیری خود را در شیوه تبلیغ و ترویج، اتخاذ تاکتیک و مناسبات حزبی و غیره برجای میگذارد. با توجه باینکه کنفرانسهای رفقا همسطح کنگره و بالاترین مرجع است، عدم توجه به تجربیات گذشته در این زمینه و رعایت نکردن نورمهای دموکراتیک و ضروری پیش از کنفرانس، میتواند لطامت جبران ناپذیری را در بر داشته باشد.

البته ناگفته نماند که رفقا در گزارش سیاسی خود قید کرده اند که کمیته اجرائی سه ماه قبل گزارش سیاسی و تشکیلاتی خود را در اختیار تشکیلات گذاشته بود و طی این مدت دو قطعنامه پیشنهادی نیز در تشکیلات مورد بحث قرار گرفته بود. ولی در واقعیت امر آنچه که از گزارش کنفرانس مستفاد میشود و فوقا به آنها اشاره شد، نشان میدهد که این مباحث یا بشدت ناکافی بوده و یا اساسا برخورد جدی با آنها صورت نگرفته و واگذار شده تا در کنفرانس چه پیش آید!

و اما در مورد گزارش سیاسی

در گزارش سیاسی چیز تازه ای گفته نشده است. بدین معنا که اگر این گزارش را کنار گزارشات کنفرانس قبلی بگذاریم مضمونا یکپست. نظیر «تشدید تضادها و وجود بحران انقلابی...» الا اینکه برخی جملات نظیر اینکه «...روشن بود که یک آخوند مدافع جمهوری اسلامی نه میخواهد و نه میتواند به مردم آزادی سیاسی بدهد» بکار برده شده است که البته حتما سهوی در کار بوده وگرنه منظور این نیست که بجای آخوند اگر فولکل کرواتا در رأس این قوه میبود، بخودی خود آزادیهای سیاسی و فراتر از آن عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی مجری میگردد. در عین حال جنبه های مثبت آن نسبت به گزارشات سیاسی قبلی توجه بیشتر و اما نه کافی به جنبه های طبقاتی تحلیل سیاسی است.

در باره قطعنامه شکست شوروی

البته موضع گیری در این رابطه بعد از ده سال آنهم بشکل قطعنامه جای انتقاد دارد اما در این قطعنامه نیز اشکالات مهمی وجود دارند که بخشی از شرکت کنندگان نیز کم و بیش به آنها اشاره کرده اند.

آنچه که از این ارزیابی شتابزده بعنوان جوهره نظرات رفقا مستفاد میشود همان داستان قدیمی است که «عقب ماندگی اقتصادی، تفوق خرده بورژوازی و زودرس بودن انقلاب اکتبر را عامل اصلی شکست بعدی انقلاب اکتبر ارزیابی میکنند که در این قطعنامه ضعف عنصر ذهنی و عدم آگاهی نیز بدان اضافه شده است. معلوم نیست که با این توصیف از شرایط عینی و ذهنی دورانی که انقلاب اکتبر در آن به پیروزی رسید، دیگر انقلاب چه معنی داشت؟ البته مدافعین این دیدگاه آلوده به اکونومیسم نمیتوانند سطح کیفی عنصر آگاهی در انقلاب روسیه را با وجود حزب بلشویک انکار کنند، از طرفی تاریخ ثابت کرده است که پیشرفت اقتصادی هم خودبخود عامل رشد آگاهی و تکامل عنصر ذهنی نیست وگرنه طبقه کارگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری بجای چرخیدن در دایره اتحادیه های زرد و احزاب بورژوازی و سوسیال دموکرات، تاکنون میبایست صد حزب بلشویک صد بار قویتر و آگاه تر از حزب بلشویک روسیه میساختند. و یا در مورد عدم وجود تعدد احزاب که در گزارش یکی از عوامل انحرافات شمرده میشود و در قطعنامه محلی از اعراب ندارد و گوئی مدافعین آن از روی ولنگاری چنین ایده ای را مطرح کرده بودند، بدون اینکه توضیح دهند اگر وجود تک حزبی یکی از عوامل شکست بوده، لزوم تعدد احزاب در جامعه سوسیالیستی ضروریست یا نه؟ یادآوری این نکته ضروریست که در زمان مورد اشاره رفقا احزاب دیگری هم در ترکیب شوراها و اداره

بقیه در صفحه ۱۸

خوانندگان نشریه کار کمونیستی!
دوستان ورققای عزیز!

تاکنون نامه های متعددی از شما دریافت نموده ایم. در این نامه ها سوالات مهمی در رابطه با تحولات داخلی، امور بین المللی و مسائل مختلف دیگر مطرح شده است که متأسفانه بدلیل محدودیت ستون پاسخ به نامه ها و انتشار نامنظم نشریه، تاکنون پاسخ مشخص و بموقع باین سوالات امکانپذیر نبوده است.

از اینرو هیأت اجرایی تصمیم گرفته است تا از این به بعد، به ضمیمه نشریه و یا صفحاتی از نشریه را به پرسش و پاسخ اختصاص دهد. در این صفحات هم به پرسشهای خوانندگان نشریه پاسخ داده خواهد شد و هم به مسایل و رویدادهای مهمی که پاسخ به آنها هرچند مختصر، ضروری بنظر برسند، پرداخته خواهد شد.

بعد از دسته بندی سوالات مطروحه در نامه ها باین نتیجه رسیدیم که ابتدا از آخرین سوالاتی که مربوط به رویدادهای اخیر است، آغاز کنیم تا نوبت به بقیه سوالات برسد.

لازم به توضیح است که جوابها در چارچوب کلی مواضع و استراتژی عمومی سازمان خواهد بود و در مواردی که با مصوبات و مواضع سازمان مغایرتی وجود داشته باشد توضیحات لازم در آن مورد داده خواهد شد.

درباره نتایج کنفرانس هفتم سازمان فدائیان اقلیت

یدی

آنچه که تحت عنوان نتایج کنفرانس هفتم فدائیان اقلیت در نشریه ارگان این سازمان منتشر شده است، تصویب گزارش سیاسی، علل شکست اتحاد شوروی و برداشتن «جمهوری دموکراتیک خلق» و جایگزینی آن با شعار «حکومت شورائی» است، که این ستون جای نقد و بررسی مفصل آن نیست. در اینجا تنها به برخی از ابهامات و اشکالات این مصوبات اشاره میکنیم.

اما قبل از پرداختن باین مصوبات ضروریست تا به یک نکته اشاره شود، و آن فقدان مباحث کافی و ضروری پیش از کنفرانس است. نگاهی به گزارش کنگره و سردرگمی

آدرسها و شماره فاکس تماس با اتحاد فدائیان کمونیست:

kar-Co
Box 10063
S-400 70 Göteborg/Sweden

شماره فاکس روابط عمومی

+ (46) 317792571

آدرس پست الکترونیکی

webmaster@fedayi.org

آدرس غرفه ما در اینترنت

www.fedayi.org

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم